

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۶)

نظام امامت و رهبری

امامت حضرت بقية الله

و

نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت ﷺ

حضرت آية الله العظمى صافي گلپایگانی

| | |
|---------------------|---|
| سرشناسه | : صافی گلپایگانی، لطف الله. |
| عنوان و نام پدیدآور | : نظام امامت و رهبری، امامت حضرت بقیةالله و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت (علیه السلام) / صافی گلپایگانی. |
| مشخصات نشر | : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۳۹۲. |
| مشخصات ظاهری | : ۱۳۶ ص |
| فروست | : سلسه مباحث امامت و مهدویت؛ ۶. |
| شابک | : ۶-۷۶-۵۱۰۵-۶۰۰-۹۷۸ : ۳۵۰۰۰ ریال |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| یادداشت | : کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است. |
| یادداشت | : کتاب نامه: ص ۱۲۳ - ۱۲۹. |
| موضوع | : امامت -- پرسش ها و پاسخ ها |
| موضوع | : رهبری (اسلام) -- پرسش ها و پاسخ ها |
| موضوع | : مهدویت -- پرسش ها و پاسخ ها |
| شناسه افزوده | : دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی |
| رده بندی کنگره | : ۱۳۹۲ عن ۲ ص/ BP۲۲۳ |
| رده بندی دیویی | : ۲۹۷/۴۵ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۳۳۲۷۵۲۰ |

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آية الله العظمى صافی گلپایگانی (علیه السلام)

- نام کتاب: نظام امامت و رهبری (امامت حضرت بقیةالله و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت (علیه السلام))
- مؤلف: حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف
- چاپ اول: صفر ۱۴۳۵ / پاییز ۱۳۹۲
- ویراست نخست ۳۲ سال پیش توسط مؤسسه الامام المهدی منتشر گردید و پس از آن تاکنون چندین نوبت توسط مراکز مختلف به چاپ رسیده است.
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۳۵۰۰ تومان
- شابک: ۶-۷۶-۵۱۰۵-۶۰۰-۹۷۸
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵)

فهرست مطالب

- پیشگفتار ۷
- شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقية الله عليه السلام ۱۳
- پرسش ۱: چرا کاوش برای شناخت امام واجب است؟ ۱۵
- پرسش ۲: امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می شود؟ ۱۸
- امامت بر حسب اصطلاح ۲۰
- پرسش ۳: نظام امامت با «توحید» خداوند متعال چه رابطه ای دارد؟ ۲۴
- امامت و رهبری ۲۵
- پرسش ۴: چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت است؟ ۳۱
- پرسش ۵: نظام امامت انتصابی است یا انتخابی؟ ۳۴
- حکومت سلطنتی ۳۵
- حکومت انتخابی ۴۱
- معایب دموکراسی ۴۳
- پرسش ۶: فرق امامت با رژیم انتصابی باندونگ چیست؟ ۴۹

- پرسش ۷: چه مائعی دارد که حکومت اسلامی دودوره باشد، نظام امامت، دموکراسی و شورایی؟ ۵۴
- مسئله اکثریت..... ۵۹
- شوراها..... ۶۱
- حاکمیت ملی..... ۶۴
- پرسش ۸: امام انسان مافوق، یا مافوق انسان است؟..... ۶۶
- پرسش ۹: آیا پیغمبر ﷺ امامت بعد از خویش را تعیین فرمودند؟..... ۷۷
- پرسش ۱۰: پیغمبر ﷺ چه کسی و چند نفر را به امامت منصوب فرمودند؟ .. ۸۰
- پرسش ۱۱: آیا غیر از نام امام علی ﷺ نام سایر ائمه ﷺ اعلام شده است؟ .. ۸۳
- پرسش ۱۲: آیا انحصار به دوازده نفر مؤید دوره محدود و انتقال به دیگر نیست؟ .. ۸۶
- پرسش ۱۳: آیا این ترتیب در امامت دوازده نفر موهم نظام وراثتی نیست؟ .. ۸۸
- پرسش ۱۴: آیا نظام امامت پس از امام حسن مجتبی ﷺ تا ظهور حضرت مهدی ﷺ تعطیل و از تصرف ممنوع خواهد ماند؟..... ۹۷
- پرسش ۱۵: آیا پیامبر به امامت حضرت مهدی ﷺ مژده داده است..... ۱۰۴
- پرسش ۱۶: دلایل امامت حضرت مهدی ﷺ چند قسم می باشد؟..... ۱۰۵
- تعلیقات** ۱۱۵
- تعلیقه ۱: بهترین تعبیر از جامعه اسلامی همان «امت» است..... ۱۱۷
- تعلیقه ۲: عدم انقطاع امامت در تمام اعصار..... ۱۱۸
- تعلیقه ۳: نهی امیرالمؤمنین ﷺ از رفتار دهقانان انبار..... ۱۱۹
- تعلیقه ۴: تأیید نظریه شیعه در امامت توسط فلاسفه مشاء و اشراق..... ۱۲۱
- کتابنامه** ۱۲۳
- آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه..... ۱۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ
وَيَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ. وَالصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ خَلْقِهِ وَأَشْرَفِ رُسُلِهِ؛ أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ لَا سِيَّمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى
النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قال الله تعالى:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ آيَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي
الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ
مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^١

١. قصص، ٥ - ٦ «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهمیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم؛ و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانش، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم».



پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

شناختن و دانستن مفهوم و معنای صحیح دعوت و اصطلاحات هر مکتبی، در قبول یا رد آن دخالت تمام دارد، و بسا که همان تعریف صحیح و شناساندن درست در توجیه و واداشتن به باور و ایمان به آن کفایت کند و آنان را که ذهنی صاف و روشن و پاک از تعصب و لجاجت داشته باشند، از خواستن دلیل دیگر بی‌نیاز نماید.

مفاهیم و اصطلاحات و تعریفات دعوت اسلام، که در قرآن مجید و احادیث شریفه وارد شده است، این ویژگی را دارند. اسلام، توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد و سایر الفاظ و اصطلاحات اسلامی در قرآن مجید و احادیث، چنان تعریف و تفسیر می‌شوند که خودبه‌خود باورآفرین است؛ لذا بسیاری در آغاز طلوع خورشید درخشان اسلام تا حال، به مجرد شنیدن دعوت اسلام آن را پذیرفتند. به‌عکس تفسیرهای مغرضانه یا نادرست و ناآگاهانه موجب تحریف و قلب حقایق و ایجاد شبهه و ناباوری می‌شود و برای اینکه اصطلاحات و دعوت اسلامی از توجیهات ناروا و تفسیرهای غلط مصون بماند و کسی در مقام

شناخت دعوت اسلام و اصول و فروع آن، به گمراهی و ضلالت نیفتد، برحسب احادیث ماثور ثقلین و احادیث معتبر دیگر، قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام حجت و راهنمای امت می‌باشند، در تعریف اسلام و ارکان دعوت آن، باید به قرآن مجید و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام رجوع شود تا از انحراف و گمراهی مصون بمانیم.

تعریفات و ارشادات و شرح و بیان‌هایی که از این منبع باشد، صحیح و صددرصد اسلامی و اصیل است.

یکی از این اصطلاحات و الفاظ اسلامی، «امام» و «امامت» است که در قرآن مجید و احادیث و کتاب‌هایی که در علوم مختلف اسلامی نوشته شده، بسیار دیده می‌شود.^۱ فرقه ناجیه^۲ و محقق شیعه اثنی عشریه را «امامیه» می‌گویند؛ برای اینکه معتقد به وجود امام در هر عصر و زمان می‌باشند.

البته کم‌وبیش همه این عقیده را درک می‌کنند؛ اما از آنجایی که آشنایی بیشتر با این عقیده سازنده و مفهوم امام و امامت و دانستن رابطه این عقیده با عمل و با نظام سیاسی و تابعیت از آن، کمال لزوم را دارد،

۱. در قرآن مجید کلمه «امامت» نیست، اما «امام» به صورت مفرد و جمع آن «ائمه» در دوازده مورد آمده است.

۲. در مورد فرقه ناجیه که در حدیث مشهور آمده است شیعه اثنی عشری می‌باشند، به رساله **حول حدیث الافتراق** تألیف نگارنده و کتاب‌های دیگر رجوع شود.

و نظر به اینکه برخلاف گمان برخی ناآگاهان، این مسئله و اصل اسلامی تنها یک مسئله عقیدتی نیست و به عمل و نظامی که مسلمان باید تابعیت آن را داشته باشد، ارتباط دارد، و بالاخره علاوه بر اعتقاد به امامت اشخاص و افراد معین، عقیده به نظام مستمر الهی است که بهترین و برترین نظام است، در این مقاله در رابطه با امامت حضرت بقیة الله، مهدی موعود، حجة بن الحسن العسکری علیه السلام و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت، به طور فشرده توضیحات و مطالبی به صورت چند پرسش و پاسخ در اختیار علاقه‌مندان گذاشته خواهد شد، و اضافه می‌شود که رسمیت یافتن حکومت شرعی و نظام اسلامی به اجرای احکام سیاسی و عدالت اسلام به تعهد و قبول پذیرش مردم از نظام امامت ارتباط دارد؛ لذا نشناختن امامت و امام زمان و نبودن در این نظام الهی مساوی است با نبودن در نظام جاهلیت و رژیم‌های غیراسلامی، چنان‌که در حدیث شریف نبوی معروف است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱

«هرکس بمیرد درحالی‌که امام زمان خویش را

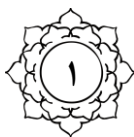
نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۸.



شانزده پرشش پیرامون

امامت حضرت بقية الله عاشية



چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟

پاسخ: کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب است که حداقل این احتمال را دارد که وی شخصیتی باشد که اطاعت او به حکم خدا بر ما واجب و بر امور ولایت داشته باشد، و مفسر قرآن و مبین احکام و رهبر دین و دنیای مردم باشد.

با این احتمال، عقل ما را موظف می‌نماید که پیرامون آن به کاوش پردازیم و او را شناسایی نماییم و اگر در این وظیفه مسامحه کنیم و چنین شخصیتی وجود داشته باشد و او را نشناخته باشیم، معذور نخواهیم بود و الزام عقلی و وجدانی داریم که دنبال این احتمال را بگیریم تا به نفی یا اثبات آن برسیم.

این بیان در لزوم شناختن پیغمبر و بلکه لزوم کاوش از وجود خدا نیز جاری است. هیچ‌کس معذور نیست که در برابر این‌گونه مسائل بی‌تفاوت باشد و باید برای هر یک از این پرسش‌ها پاسخ داشته باشد.

صاحب و آفریننده این جهان کیست؟ آیا زندگی و حیات و به‌طورکلی عالم هستی، پوچ و پوک و لغو و باطل و ناامیدکننده است، یا بامحتوا و برحق و امیدبخش و در مسیر بقا و کمال است؟ خدای تعالی بندگان را با نیازی که به هدایت دارند، چگونه هدایت کرده است؟ آیا به همان هدایت‌های عقلی و فطری اکتفا کرده، یا علاوه‌برآن، به واسطه افرادی به نام انبیا و پیامبران، آنها را به برنامه‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی هدایت فرموده و حجت را بر مردم تمام کرده و لطفش را کامل نموده است؟ آیا برای رهبری بعد از پیغمبر، کسی را معین کرده است؟ و اگر معین کرده است، شخص تعیین‌شده کیست؟ اگر هم کسی بشر را متوجه به این‌گونه پرسش‌ها ننماید، خودبه‌خود این سؤالات برایش پیش می‌آید.

علاوه‌براین، در مورد شناخت امام، قرآن و احادیث^۱ نیز دلالت و صراحت دارند، مثل آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را اطاعت کنید
و رسول و صاحبان امر از خویش را فرمان برید».

۱. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰ - ۱۸۵ (باب معرفة الامام والردّ الیه).

۲. نساء، ۵۹.

روشن است طبق این آیه، اطاعت ولی امر واجب است و آن، بدون شناخت او امکان پذیر نیست؛ از این جهت شناختن امام واجب است. بنابراین هیچ کس در ترک معرفت امام و تحقیق و کاوش از این موضوع معذور نمی باشد.



امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می‌شود؟

پاسخ: امام و امامت، برحسب لغت مشتق از «ام»؛ به معنای هر چیزی است که چیزهای دیگر به آن ضمیمه و نسبت داده می‌شوند، و یا از او پیدا می‌شوند، یا الهام می‌گیرند^۱، و اطلاق امت هم بر گروه و جماعتی که در یک امر اشتراک فکری و اعتقادی یا سیاسی یا مکانی یا زمانی یا زبانی دارند و به هم ضمیمه شده‌اند، ظاهراً از همین جهت است، و ترجمه و تفسیر امام به پیشوا و قائد و رهبر، همه به این ملاحظه است.

پس امام و امت و امامت، در معنا به هم نزدیک و وابسته‌اند. هرکجا که امت هست، امام و امامت نیز هست و امت بی‌امام معنا ندارد، چنان‌که مردمی که در یک شهر و یک مکان مسکن دارند، یا اهل یک زمان و یک زبان باشند، در صورتی که از جهت سیاست و اجتماع و دین یکسان نباشند، ظاهراً اطلاق امت بر آن مجاز است؛ چون

۱. فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۴۲۶؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۲.

اطلاق «امام» بر زمان و مکان قابل توجیه نیست و بالاخره اطلاق امت بر مردمی که پیشوا و امام و رهبر واحد داشته باشند، با معنای اصل موافق تر است و حقیقت است. لذا اطلاق امام بر پیغمبر و امام و اطلاق امت بر پیروان پیغمبر و امام حقیقت است.^۱

اما اطلاق امت بر مردم فارس و روم و هند یا اصناف پرنندگان و جانداران دیگر، یا پیروان تورات و انجیل، اگر مجاز نباشد، مثل اطلاق امت بر پیروان پیغمبر و امام، ظاهر در معنای حقیقی نیست.

بنابراین، امت به گروهی گفته می شود که به واسطه پیروی از امام واحد، همه هم قطار و به امام خود انتساب داشته و مقتدی باشند؛ و امام کسی است که این گروه به او منضم و منتسب و رهبر و پیشوا و مقتدای آنها باشد.

این هم ناگفته نماند، چنان که اشاره شد، بر حسب لغت؛ «امام» بر هر کس که جماعتی به او انضمام و انتساب دارند - خواه امام حق و عدل باشد یا امام باطل و جور - اطلاق می شود؛ اما وقتی به طور مطلق گفته شود، ظاهر در امام حق است؛ یعنی آن امام حق مقصود است.

این توضیحات بر حسب لغت و مفهوم و معنای لغوی امام و امامت و امت است که باین حال باید گفت: به تحقیق و بررسی و مراجعه به

۱. رجوع شود به تعلیقه ۱.

کتاب‌های لغت و خصوصاً تأمل بیشتر در آیات قرآن مجید و نهج‌البلاغه و دیگر احادیث نیاز دارد.

امامت بر حسب اصطلاح

وقتی امامت به‌طور اطلاق و بی‌قید گفته می‌شود، پیشوایی و سرپرستی و وجود الگویی و نمونه برتر و عالی‌تر و نمایش یک مکتب است. به عبارت دیگر: مقصود از امامت در اصطلاح و هنگامی که بدون قرینه‌ای ذکر شود، در لسان قرآن و نهج‌البلاغه و سایر احادیث و روایات؛ منصب و مقامی است که خدای تعالی به افرادی از خواص بندگان شایسته خود، که انسان مافوقند، عطا می‌کند و دارندگان آن منصب، کارگزاران خدا و نگهبان امر و شرع خدا، و گواهان بر خلق خدا و دست پروردگان خدا و در قیامت، مدافع پیروان خود و شفعی آنها می‌باشند. وارد بهشت نشود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند، و وارد آتش نشود مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار نمایند.

کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ فقط توسط آنان شرح و تفسیر می‌شود. هرکس تند رفته باشد، باید به‌سوی آنها باز گردد و آنان که کند می‌روند، باید خود را به امام برسانند.

امامان مانند نجوم آسمانند؛ هر زمان یکی از آنان از دنیا برود، دیگری قائم مقام او می شود.^۱ اگر سخن بگویند حق و راست می گویند و اگر سکوت کنند، کسی بر آنان پیشی نمی گیرد.^۲ درهای حکم و حکمت های خدا در اختیار امام است.

امام حیات علم و مرگ جهل است، بردباری اش از دانایی اش آگاهی می دهد و ظاهرش از باطنش. امام از حق و قرآن جدا نمی شود و قرآن و حق نیز از امام جدا نمی شوند.^۳

امامان ارکان اسلام و پناهگاه مردم می باشند و حق به واسطه آنها به نصاب و معیار خود قرار می گیرد. آنان راسخان در علم هستند، خدا آنان را برگزیده و بلند گردانیده است.^۴ هرکس به امام تمسک جوید و در کشتی ولایت و ایمان به او بنشیند، نجات می یابد.^۵

آیات کریمه قرآن در شأن آنها نازل شده و گنج های علم خدا به آنها عطا شده^۶ و زمین از وجود امام خالی نخواهد ماند. امام یا ظاهر

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴ (ج ۲، ص ۴۴).

۳. کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۲۲ - ۴۲۳، ۴۹۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴. حر عاملی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۳۸۷، ۵۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۹؛ ج ۸۹، ص ۹۲.

۵. کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۶؛ ج ۲، ص ۱۴۶؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۵۰۳.

۶. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۲۴ - ۱۲۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲، ۲۹۶؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۵۲۲؛ بحرانی، ینابیع المعجز، ص ۲۴.

و آشکار است، یا غایب و پنهان از انظار.^۱

امام رهبر سیاسی و فکری و خلیفه خدا و حاکم و ولی امر است؛ یعنی همه این مقامات از شئون اوست.^۲ او از جانب خدا ولیّ امر و حاکم و خلیفه است و اولویت به اموال و نفوس مردم دارد و بر اداره امور و کارها و احقاق حقوق و دفع و رفع ظلم و اجرای احکام و سیاسات و برقرارکردن عدالت در بین مردم و حفظ نظام و تأمین امنیت و آسایش خلق و عمران زمین و فراهم ساختن وسایل ترقّی و تعالی برای همگان، ولایت دارد. امر، امر او و فرمان، فرمان اوست.^۳

علمای کلام، «امامت» را تعریف فرموده‌اند که: ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر.^۴ نواحی شخصیت امام متعدد است و به اعتبار این نواحی، امام لقب خاص دارد. مثلاً یکی از القاب امام، خلیفه‌الله است؛ وقتی از سوی خدا در نظر گرفته می‌شود، وقتی ولی‌الله خوانده می‌شود، بیشتر نظر به وسعت و گسترش اختیارات و توسعه منطقه نفوذ امر او و اولویتش بر اموال و انفس

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ صدوق، الامالی، ص ۷۷۵.

۳. آنچه در اینجا از اوصاف امام نوشته شد، اقتباس از قرآن مجید و اخبار معتبر و **نهج البلاغه** است.

۴. علامه حلی، الباب الحادی عشر، ص ۱۰؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.

و جهات دیگر است. وقتی او را وصی می‌گویند، جنبه اختصاص او به پیغمبر و انتخاب او برای امور مربوط به پیغمبر و امام سابق و محرمیت او به اسرار و مأموریت های خاص و پاسداری از امانات مهمّ الهی در نظر گرفته می‌شود.



نظام امامت، با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟

پاسخ: مسئله امامت از مسائل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصاً از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است، مایه و اصالت می‌گیرد. عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد، خودبه‌خود عقیده به نظام الهی امامت را - طبق برداشتی که شیعه از آن دارد - فرا می‌گیرد، و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی، این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد.

از باب مثال: عقیده «نبوت و وحی»، بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است. وضع و تقنین قوانین، و تشریح شرایع و احکام و بالاخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار، فقط سزاوار خداوند متعال

است که مالک همه و حاکم بر همه است و به مصالح و مفساد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان (موجودی که بر خودش هنوز ناشناخته مانده) عالم و آگاه است؛ و بالاخره نبوت از جهت اصل و مصدرش، وحی خدای یگانه و ارتباط با غیب جهان و صاحب و مالک حقیقی و خالق عالم است؛ و از جهت محتوا، تشریحات و اوامر و نواهی و طرح‌های تربیتی الهی برای ترقی و کمال بشر است؛ و از جهت وظیفه و تکلیف، شخص نبی از جانب خدا مأمور و عهده‌دار ابلاغ آن به بندگان خداست. قوانین مختلف و نظام‌های گوناگون، علاوه بر اینکه از منبع‌های غیراصیل و غیرصالح و حاکی از استعلا و طغیان است، درجهت تفرقه و جدایی و تعدد مناطق نفوذ و موجب استبداد و استضعاف و سایر مفساد نظام‌های مشرکانه و جاهلی نیز می‌باشد.

امامت و رهبری

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعدّدش، شعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنان‌که عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است، نظام تشریح و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنان‌که در آنجا غیر خدای یگانه و اراده و تقدیر او مداخله ندارد،

در محیط اختیار بشر نیز غیر برنامه‌های تشریحی الهی، برنامه دیگری مطرح نشود و احدی خودسرانه و مستبدانه حق مداخله در امور مردم، و امرونی حکومت بر آنها را نداشته باشد.

تمام حکومت‌ها و مداخلات و ولایت‌ها و تصرفات جزئی و کلی بشر باید به اذن خدا باشد تا همه در مسیر واحد، به سوی هدف واحد، به حرکت کمالی خود ادامه دهند.

غیر از نظام خدا، همه نظام‌ها طاغوتی و غیر از نظام امامت، همه شرک و طاغوت‌پرستی و استعباد و بی‌احترامی به حقوق انسان و حکمرانی بشر بر بشر و استعلا و استکبار است که نمونه آن، رژیم پلید دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران و رژیم‌های سوسیالیستی و دموکراسی موجود شرق و غرب است که از همه اعمال و برنامه‌ها و برخوردها و جنگ‌ها و حتی صلح‌هایشان، شرک و استضعاف و سلطه‌جویی و نفی حاکمیت و ولایت خدا آشکار است، در هریک از این نظام‌ها به شکلی و به اسمی ظلم و طغیان و سرکشی بشر خودنمایی می‌کند و تا این نظام‌ها بر جهان مسلط باشند و تا در جهان نظام مستمر امامت - که یگانه نظام الهی است - استقرار نیابد، این رژیم‌ها و این نظام‌های مشرکانه اگرچه اسم و هدفشان را عوض کنند، تحمیل بر بشر و موجب شدت فشار و تضادهای اقتصادی و سیاسی و بحران‌های مختلف و تبعیضات گوناگون خواهند شد.

هم‌اکنون این حکومت‌های غیرشرعی برای ارباب ملل ضعیف و حفظ نفوذ ظالمانه خود در کشورهای دیگر، در هر دقیقه‌ای یک میلیون دلار^۱ صرف مخارج سلطه‌گری خود می‌نمایند. نمونه این رژیم‌ها در دنیای ما، آمریکا و روسیه می‌باشند که هدف‌های ضدانسانی و تجاوزشان به حقوق بشر مثل آفتاب روشن است.

این مظالم آمریکا در ایران، فلسطین و کشورهای دیگر مسلمان‌نشین و غیر مسلمان‌نشین است، که روی ستمگران بزرگ تاریخ را سفید کرده است. نمونه مظالم روسیه، تجاوز آشکارش به کشور ضعیفی مثل افغانستان است که شب و روز ارتش روس به مردم آنجا - که گناهی غیر از مسلمانی و دفاع از آب و خاک خود ندارند - یورش می‌برد و از زمین و هوا، مردم را قتل‌عام و روستاها را ویران و سکنه آنها را آواره می‌سازد.

واقعاً دنیای شرک، دنیای مسخره و مفتضحی است. دشمنان آزادی و حقوق بشر، مثل کارتر و برژنف، همه تجاوزات و خیانت‌ها را به اسم حمایت از حقوق بشر انجام می‌دهند. انور سادات و ببرک کارمل و کاسترو، رژیم‌های خود را - که وابسته به آمریکا و شوروی هستند - غیرمتعهد و غیروابسته می‌خوانند.

۱. بنابه نقل از سالنامه ۱۹۷۸ میلادی انستیتوی بین‌المللی «پژوهش برای صلح» در استکهلم سوئد.

«تیتو» بیش از ربع قرن، خود را بر یک کشوری تحمیل کرد و آنچه توانست به مسلمان‌های یوگسلاوی ظلم و ستم نمود و حتی آنها را از انتخاب اسم‌های اسلامی برای فرزندان‌شان ممنوع کرد، همین امروز که مشغول نوشتن این نوشتارم، رادیو خیر مرگش را داد، برژنف و کارتر هر کدام بر اساس توسعه‌طلبی به دروغ از مرگش اظهار تأسف می‌نمایند.

این نظام‌ها همه جاهلی است و رهبران این نظام‌ها به هر شکل و هر اسم باشند، مستکبر و مشرک‌مآب می‌باشند. نابسامانی‌های دنیای کنونی، به واسطه این رژیم‌های ضد‌خدایی و رهبران جاه‌طلب و ریاست‌دوست، از حدّ شرح و بیان خارج است. انقلاب اسلامی تا سرنگونی تمام این نظام‌ها ادامه دارد. حکومت و نظام صحیح، واحد و متکی به خدا و به قانون خداست که نشانی‌ها و علاماتش در قرآن مجید و احادیث معتبر مذکور است و حضرت رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام عملاً آن را نشان دادند.

این حکومت، سلطنت و پادشاهی و سلطه فردی بر فرد یا افراد دیگر و خودکامگی و فرمانروایی نیست این حکومت امامت و مقتدا و اسوه‌بودن، و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای او کردن است، که بر حسب آیاتی مثل:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱

«من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم».

و

﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ

النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۲

«ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به

حق حکم کن».

و نیز آیه:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۳

«و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند».

شأن و موضع و مقامی است که از جانب خدا به بندگان برگزیده‌اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه داشته و خواهد داشت.^۴ و به این ملاحظه است که در نظام امامت، وقتی از جانب ولیّ امر، خواه شخص امام یا کسانی که از جانب او منصوب و معین شده‌اند و یا هریک از فقها که در عصر غیبت نیابت عامّه دارند، امری صادر

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. ص، ۲۶.

۳. سجده، ۲۴.

۴. رجوع شود به تعلیقه ۲.

گردد، باید اطاعت شود و مخالفت آن، در حکم ردّ حکم خدا و شرک به خدا می‌باشد.

لذا در بعضی تفاسیر از آیه شریفه:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾!

«پس کسی که به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار

است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی

را با او شریک نگرداند».

تفسیری شده است که از آن استفاده می‌شود: شرک نورزیدن به خدا این است که در کنار نظام امامت که نظامی الهی است، نظامات دیگر و زمامداری دیگران را نپذیرد و برای امامان، که رهبران این نظام بوده و از جانب خدا ولایت بر امور دارند، شریک قرار ندهد.



چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت است؟

پاسخ: اما اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت، یک امر بدیهی است، چون هیچ جامعه‌ای بدون رهبر، هیچ کاروانی بدون کاروان‌سالار و هیچ لشکری بدون فرمانده، بقا و دوام نخواهد یافت. نظام همه امور، در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی وقتی بخواهند تشکیل شوند، در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب می‌نمایند. و این مسئله عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگرچه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن، تفاوت‌ها و نظرات مختلف دارند.

و اما خصوص نظام امامت و ولایت، پس نیاز به آن برای آن است که نظامات دیگر، هیچ‌یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد، برآورده نمی‌کنند و در هیچ‌یک از آنها، اصل حکومت اصلح و افضل، و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به

حقوق دیگران، مراعات نمی‌شود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه می‌نمایند و حکومت و سازمان‌های آن، مانند یک مؤسسه دآمداری مدرن، برآورنده نیازهای حیوانی بشر می‌باشند که اگر راست بگویند و به این مقدار تعهد خود عمل کنند (با اینکه عمل نمی‌کنند) در برابر کار و زحمت و فرمان‌بری انسان‌ها در کارخانه و سازمان‌های کشاورزی، خوراک و پوشاک و قرارگاهی به آنها می‌دهند، یا چنان او را آزاد می‌سازند که به اسم آزادی، هر عمل ضدشرف و انسانیت را مرتکب شود و برای ثروت‌اندوزی از هر جنایت و خیانت روی نگرداند. این حکومت‌ها دنیا را سرگردان و بشر را از زندگی ناامید و در امواج نگرانی‌ها و خطرات و ناآرامی غرق ساخته است که محصول آن تمدن منهای انسانیت کنونی است.

امروزه با این تحولات بزرگی که پس از گذشت چهارده قرن از ظهور اسلام در دنیا واقع شده و مکتب‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون که عرضه شده، نواقص و معایب این نظام‌ها بیشتر ظاهر شده و معلوم گردیده است که اینها دردهای واقعی بشر را درمان نخواهند کرد و یگانه وسیله رفع این ناآرامی‌ها و دلهره‌ها و تبعیضات، رفتن به پناه نظام الهی است. بنابراین حاجت به این نظام هر روز محسوس‌تر

می‌شود و ناکامی‌ها و بی‌عدالتی‌ها با این نظام در حدی که ممکن است پایان می‌پذیرد.

یقیناً بشر پس از اینکه از این نظامات مأیوس شده و همه را آزمایش کرد، به سوی نظام امامت روی خواهد آورد، نظامی که نمونه آن، حکومت متواضع علی و روش علی، و زندگی حق‌پرستانه علی، و عدالت و تقوای علی، سربازی علی، صراحت لهجه و شجاعت علی، کار و کوشش علی، پایداری و فداکاری علی علیه السلام است.

نظامی که شرط رهبری آن، عصمت و صلاحیتی است که هرکس از جانب خدا و پیغمبر، به رهبری آن منصوب شد، واجد این صلاحیت است و بدون معرفی خدا و پیغمبر، کشف و تشخیص آن با وسایل دیگر قابل اعتماد نبوده؛ بلکه اکثراً خلاف واقع می‌شود.



**نظام امامت چگونه نظامی است؟ نظام سلطنتی
موروثی است یا نظام اریستوکراسی، یا نظام
مونارشی یا الیگارشی و بالاخره انتصابی است
یا انتخابی؟**

پاسخ: این نظام، چنان‌که از پاسخ به پرسش‌های قبل معلوم شد، هیچ یک از این نظام‌ها نیست و ویژگی‌هایی که دارد، در هیچ‌یک از این نظام‌ها دیده نمی‌شود. اساس این نظام، چنان‌که تذکر دادیم، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه و حاکم و سلطان بر همه و صاحب‌اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خداست؛ حکومت مختص اوست و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود. هیچ‌کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد.

این نظام سلطه‌یافتن و سلطه‌داشتن و زیاده‌جویی و توسعه‌طلبی

و جاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا حزب یا یک ملت؛ و تصرف بازارهای دیگران نیست، فقط فایده و غرض و فلسفه‌ای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامه‌های اسلام و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است که قرآن در این زمینه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا

الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

«آنان که اگر در زمین تمکنشان بخشیم، نماز برپای

دارند و زکات دهند و امر به معروف کنند و نهی از

منکر نمایند».

برنامه این نظام شرعی و الهی و ماهیت و حقیقتش با آن حکومت‌ها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافة الله^۲ و برنامه‌اش احکام الله است.

حکومت سلطنتی

حکومت استبدادی و سلطنتی موروثی همان است که فردی با

۱. حج، ۴۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ صدوق، الامالی، ص ۷۷۵؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۳، ص ۴۸۱.

کودتا یا جنگ و خونریزی بر ملت و منطقه‌ای مسلط می‌شود و خود را حاکم بر آن ملت می‌خواند و برای خود این حق را قائل می‌شود که فرزندان را بعد از خود حکومت بدهد تا چیزی را که خودش نداشت، از او به ارث ببرد.

در اینجا هیچ معیاری جز هوای نفس پادشاه در بین نیست و چیزی که در آن ملاحظه نمی‌شود، مصلحت عموم است. این یک انتصابی است از جانب کسی که خودش مقامی را که از آن انتصاب می‌کند، غصب کرده است و آنچه را خود ندارد، به دیگری می‌سپارد، انتصابی است که به آن، امثال هلاکو و هرمز و محمد رضا پهلوی و پادشاهان خون‌خوار و جلاد و عیاش و هرزه و میگسار و بی‌شرف روی کار می‌آیند. اینان برای اینکه مغلطه‌کاری کنند، حکومت را یک موهبت الهی شمردند و خود را «ظَلَّ اللهُ» خواندند؛ اما کسی به آنها نگفت، یا اگر گفت زندانی یا کشته شد، کسی به آنها نگفت که حکومت موهبت الهی است و به کسانی که لیاقت و شایستگی آن را داشته باشند، اعطا می‌کند. و چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

«عهد من به ظالمان نرسد».

ستمکاران به موهبت الهی نمی‌رسند. کسی به آنها نگفت که آنچه شما مدعی آن می‌باشید و امثال «بوسوئه‌ها» برای «لویی»‌های فرانسه و دیگران برای دیگران گفتند و خواستند سلطنت این خودکامگان را توجیه نمایند و از تنفر طبیعی مردم از حکومت سلاطین بکاهند، موهبت الهی نیست.

و پاسخ به این پرسش نمی‌شود که: چرا افرادی با نداشتن ارزش‌های انسانی و عدم برتری اخلاقی و فضیلت علمی، باید بر مردم مسلط باشند که مطلق‌العنان هرچه اراده می‌کنند، انجام دهند و امر و نهی و فرمانشان نافذ باشد و مسئول کسی نباشند و کارشان قاعده و قانونی نداشته باشد و هیچ محکمه‌ای نتواند آنها را محاکمه کند و مافوق محکمه و دادگاه باشند؟ چرا آنها سزاوارتر به حکومت از دیگران هستند؟ و چرا مردم در برابر آنها و در برابر مجسمه و عکس و تمثالشان تعظیم و کرنش کنند و به حال رکوع و بلکه سجود به خاک بیفتند و آنها را بپرستند، تاحدی که خاقانی بگوید:

این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی، دیوار نگارستان

و خواجوی کرمانی بگوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

و چرا و چرا؟

لذا در پاسخ این چراها، این نظر را اظهار کردند، و آنچه را که نمی‌تواند به خدا نسبت پیدا کند، به خدا نسبت دادند، و به خدا افترا زدند و گفتند: سلطنت و دیعه الهی است که به امثال ضحاک و چنگیز و هلاکو و معاویه و یزید و دیگر خون‌آشامان تاریخ اعطا می‌کند. دیگر فکر نکردند این افرادی که در طول تاریخ ملل حکومت یافتند و جنایت‌های بزرگ و قتل‌عام شهرها و کشورگشایی‌ها و استعباد و غارت ملل مغلوب را افتخار خود شمردند و از رحم و انصاف بی‌بهره بودند، چگونه مشمول موهبت الهی می‌شدند و این چه موهبتی است که این آثار شوم را دارد؟! اگر طاعون و وبا و سرطان موهبت باشد، باز هم این حکومت‌ها موهبت نیست.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه چه رسا و جامع فرموده است:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

این حکومت‌ها با نظام امامت و در دو قطب مخالف و متضاد قرار دارند. مظاهر حکومت‌های سلطنتی پایتخت‌هایی مثل مداین و اصطخر و دمشق و بغداد و غرناطه و قاهره و آکره و روم و اسلامبول و پاریس

۱. بقره، ۱۲۴. «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من نیز پیشوایانی قرار ده. خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

و پکن و توکیو و لندن تا تهران و اصفهان، و کاخ‌هایی مانند کاخ اکبرشاه و کاخ‌های تیسفون و اهرام مصر و صدها بناهای تکبرانگیز دیگر است. مظاهر نظام امامت، مدینه متواضع محمد ﷺ و زندگی ساده و بی‌پیرایش و بی‌تجمل او، و کوفه علی ﷺ و خانه محقری که حتی از اثاث و فرش عادی خالی بود، می‌باشد.^۱

در جنگ بدر که مسلمانان به تعداد نفرات مرکب نداشتند، پیغمبر ﷺ نیز مانند سربازان که به نوبت سوار و پیاده می‌شدند در نوبت خود پیاده می‌رفت و هرچه اصرار و خواهش می‌کردند که سوار باشد، نمی‌پذیرفت.^۲ علی ﷺ خودش با دست خویش کفشش را وصله می‌زد^۳ و لباس وصله‌دار می‌پوشید و از تشریفات ملوکانه نه فقط بیزار بود، که سخت در هراس بود. داستان دهقانان انبار با آن حضرت

۱. از سوید بن غفله روایت شده است که گفت: بعد از اینکه مسند خلافت به ظاهر نیز به وجود علی ﷺ زینت یافت و بیعت با آن حضرت انجام گرفت، حضور او شرفیاب شدم. روی حصیر کوچکی نشسته بود و در خانه چیز دیگری (از اشیا و اثاث و لوازم) نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال در دست توست و در خانه تو، چیزی که خانه به آن نیاز دارد نمی‌بینم؟ فرمود: پسر غفله! خردمند در خانه‌ای که از آن منتقل خواهد شد، اطاقی برای خود فراهم نمی‌کند. ما را خانه امنی است که بهترین کالاهایمان را به سوی آن فرستاده‌ایم و خودمان نیز، پس از اندک زمانی به آنجا می‌رویم. ابن‌فهد حلی، عدة‌الداعی، ص ۱۰۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷ ص ۳۲۱؛ محدث قمی، سفینة البحار، ج ۳، ص ۵۳۹.

۲. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۴۱۱ - ۴۱۸؛ ابویعلیٰ موصلی، مسند، ج ۹، ص ۲۴۳؛ هیشمی، مجمع‌الزوائد، ج ۶، ص ۶۸.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳ (ج ۱، ص ۸۰).

را که در **نهج البلاغه** نیز مرقوم است، بخوانید تا به حقیقت نظام امامت و برنامه‌های آن تا حدی آشنا شوید.^۱

این نظام به خدا نسبت دارد و باید به خدا نسبت داده شود، هم موهبت الهی و هم امانت الهی است، رجال الهی فقط شایسته آن می‌باشند که این امانت به آنها سپرده شود.

این حکومت مانند نبوت و رسالت است که با زور سرنیزه و فشار و اختناق و انتخاب مردم به دست نمی‌آید. آنکه سلاطین و رؤسای حکومت‌های مختلف دارند، نه موهبت الهی است و نه امانت اوست، محال است که موهبت‌های الهی از قماش این سلطنت‌ها و سلطه‌ها و صدرها و مدیرکل‌ها باشد.

اینها اعتبار ابلیسی و دام‌های شیطانی است که در برابر هر حقی باطلی می‌سازد و مردم را از حق منحرف می‌کند. نباید حق را به باطل قیاس کرد و انتصاب خدایی را به انتصاب شیطانی اشتباه نمود، و هر دو را چون انتصاب است، بدون توجه به مصدر انتصاب همانند گرفت. چنان‌که سایر نظامات شرعی را نیز نمی‌توان به این علت که در برابر آنها باطلی ساخته اند، کنار گذاشت؛ مثلاً چون عبادت خدا و عبادت بت هر دو عبادت است، عبادت خدا را ترک کنیم، یا چون به مالکیت غیر شرعی مالکیت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷ (ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱)؛ رجوع شود به تعلیقه ۳.

می‌گویند، یا چون به ازدواج‌های غیرشرعی ازدواج می‌گویند، اصل مالکیت و ازدواج مورد ایراد واقع می‌شود.

حکومت انتخابی

حکومت انتخابی نیز به‌گونه دیگر، مفسد و معایش کمتر از رژیم‌های استبدادی و پادشاهی نیست. این رژیم بر اساس پذیرش اعتبار اکثریت آرا از سوی همه، نظامی است که مانع از استبداد فردی شمرده شده است و به‌اصطلاح، حکومت مردم بر مردم است و مبنایش اصالت خود انسان و جدابودن سیاست از روحانیت و دین از دنیاست، در مقابل نظام اسلام و امامت که مبنایش اصالت حکومت «الله» و جدابودن روحانیت از سیاست و دین از دنیا و قانون از وحی خداست. اساس این نظام این است که: «دین» قانون عقیده، سیاست، حکومت و نظام، اخلاق، اقتصاد و برنامه‌های روح و جسم و فرد و اجتماع است.

بنابراین نظام دموکراسی و انتخابی، به آن معنای مطلق که در غرب دارد و به قوه مقننه و قضائیه و مجریه تقسیم می‌شود و هیچ شرطی ندارد، از نظر اسلام قابل قبول نیست.

البته پس از آنکه مسئله خلافت پیغمبر ﷺ به آن شکل در سقیفه

بنی ساعده، از مسیر تعیین شده الهی خارج شد و خواستند به آن صورت مشروع بدهند، مدعی شدند که بر اساس اجماع امت انجام گرفت و اجماع امت حجت و معتبر است، ادعایی که نه واقعیت داشت و نه با این نظام دموکراسی و اکثریت مطابقت دارد.

اجماع اگر اعتبار داشته باشد، اجماع تمام امت یا اهل حل و عقد است و در حصول آن شرط است که همه اجماع داشته و متفق باشند و این غیر از اکثریت است که نظام دموکراسی بر آن متکی است. به علاوه در موضوع خلافت ابوبکر اجماعی حاصل نشد، مضافاً بر اینکه خود او هم این نظام را عملاً رد کرد و به نظام انتصابی بشری که مجوز شرعی نداشت، رو آورد و عمر را ولیعهد و جانشین خود ساخت.^۱ بعد از او هم، عمر شورای شش نفری را تشکیل داد و از زمان حکومت معاویه به بعد، رسماً نظام پادشاهی و سلطنتی برقرار شد.

بنابراین دموکراسی با توجه به ماهیت و معایب آن، اصالت اسلامی ندارد و اگر در بعضی کلمات دیده می شود که بر شورا یا بیعت استدلال شده، با ملاحظه بیانات دیگر که در آنها به صراحت این مبدأ

۱. ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۵؛ در اینجا با اینکه او بیمار بود، کسی مانع از وصیت او نشد و «حسبنا کتاب الله» نگفت؛ بلکه پیش از آنکه بگوید، چون بی هوش بود، عثمان از پیش خود اسم عمر را نوشت و من نمی دانم ابوبکر به هوش آمد یا نه. آنها می گویند به هوش آمد، عثمان گفت: من عمر را نوشتم او هم تصدیق کرد. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۶۱۷ - ۶۱۹؛ ابن اثیر جزیری، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۲۵.

رد شده است، به طور مماشات و جدل و برای اقناع و اثبات حقانیت، حتی طبق رأی و عقیده طرف است و آلا در اسلام غیر از نظام امامت، نظام دیگری مطرح نیست که امتداد زمامداری و ولایت پیغمبر ﷺ است و همان گونه که در حیات پیغمبر غیر از زمامداری آن حضرت، نظام دیگری قابل طرح نبود، بعد از پیغمبر نیز همان نظام و همان ولایت ادامه می یابد.

معایب دموکراسی

اوّل این است که: چون بر مبنای اصالت رأی خود انسان و عدم تعهد دینی و عدم اعتماد به رهنمودهای الهی است، پشتوانه وجدانی و عقیدتی ندارد و چنان نیست که رأی دهندگان وجداناً خود را مسئول بدانند که فرد لایق تر و شایسته تر را انتخاب کنند و تحت تأثیر اغراض شخصی و عوامل مختلف قرار نگیرند و جاه طلبی و علاقه به شخصی یا به بُرد یک حزب و باخت حزب دیگر، در نامزد شدن نامزدها دخالت نداشته باشد، یا نمایندگان در اظهار رأی فقط به حقّ و عدالت نظر داشته باشند.

هرگز چنین نیست! چیزی که در این مجالس کمتر مطرح است، حقّ و عدالت است و بهترین نمونه، سازمان ملل است که با اینکه در سطح عالی تر است، اکثر یا همه نمایندگان در رأی دادن، ملاحظاتی خصوصی

و جبهه‌بندی‌های سیاسی را می‌نمایند. اگر پیشنهادی را «وتو» می‌کنند، اگر سخنرانی و داد و فریاد می‌نمایند، و برای حقوق ملت‌های ضعیف دلسوزی می‌کنند، غیر از بازی‌های سیاسی چیز دیگر نیست.

مثلاً روسیه؛ اگر از فلسطینی‌ها به ظاهر پشتیبانی می‌نماید، یا از جنبش‌های به اصطلاح آزادی‌بخش حمایت می‌کند، غرضش نه آزادی فلسطین و نه رهایی ملت‌های مستضعف است؛ بلکه برای این است که آمریکا را بکوبد و نفوذ خود را گسترش دهد. اگر اسرائیل جزء اقمار روس بود، حکومت روسیه همین عمل آمریکا را با مردم فلسطین می‌کرد. همچنین آمریکا اگر تجاوز نظامی روسیه به افغانستان را محکوم می‌کند و سروصدا راه می‌اندازد و خروج فوری نظامیان روسیه را از افغانستان می‌خواهد، نه به خاطر ملت ستم‌دیده افغانستان و مظلومی است که نظام حاکم روسیه در آنجا مرتکب می‌شود؛ بلکه برای این است که منافع خودش را در خطر می‌بیند و آلا خودش هرکجا لازم باشد، به همین عمل روسیه؛ بلکه بدتر از آن دست می‌زند.

غرض این است که: از این سازمان‌های بین‌المللی معلوم می‌شود: وقتی نظامی پشتوانه ایمانی و عقیدتی نداشته باشد، بازیچه دست مفسدین و متجاوزین می‌شود.

دوم از معایب دموکراسی این است که: رأی اکثریت، خواه حزبی

باشد یا غیر حزبی، همیشه موافق مصلحت نیست؛ بلکه غالباً رأی اقلیت‌ها اگر وابسته نباشند، به صواب نزدیک‌تر است، خصوصاً اگر از جهت کیفیت بیشتر مورد اعتماد باشند. مثل اینکه در یک مسئله سیاسی یا حقوقی، متخصصان سیاست و حقوق با اینکه در اقلیت می‌باشند، رأیشان مخالف اکثریت باشد.

سومین ایراد بر این رژیم این است که: اگر اکثریت مثلاً هشتاد درصد رأی به نظام اکثریت و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم دادند و بیست درصد مخالف بودند، چه مجوزی برای تحمیل رأی هشتاد درصد بر بیست درصد دیگر خواهد بود؛ و به فرض که صد درصد افراد جامعه‌ای نظام اکثریت و هر نظام دیگر را پذیرفتند، چرا افرادی که بعد به سن بلوغ می‌رسند، در صورتی که در اقلیت باشند، محکوم به قبول آن نظام باشند؟

این خود استبداد و استضعافی است که اگرچه مفسد استبداد مطلق را ندارد؛ ولی جز به عنوان دفع افسد به فاسد نمی‌توان آن را پذیرفت، باینکه دفع افسد به فاسد، در صورتی منطقی و عقلایی است که چاره منحصر به فرد باشد، در صورتی که با وجود نظام کامل شرعی و الهی، هیچ‌گونه ناچاری در قبول این استبداد و استضعاف نیست.

چهارم این است که: در نظام اکثریت، مسئله اکثریت حقیقی و آرای

اکثریت افراد مطرح نیست و به هیچ وجه اعتماد و اطمینان به حصول این جهت فراهم نخواهد شد؛ زیرا در نظام اکثریت، که مثلاً نود درصد یک جمعیت ده میلیونی به آن رأی داده باشند، اگر حزبی هم باشد و تک حزبی هم نباشد و دو حزب یا بیشتر داشته باشند و به اکثریت نسبی یا مطلق، یکی از احزاب در انتخابات پیروز شوند، این پیروزی در صورت اکثریت نسبی، مربوط به اکثریت جامعه نیست، و در صورت اکثریت مطلق هم با توجه به اینکه در اصل نظام، رأی موافق به صد درصد نرسیده باشد، در بعضی موارد اکثریت حاصل نمی‌شود.

در نظام تک حزبی نیز همین اشکالات هست و در آرای مجالس و کنگره‌ها و شوراها نیز این اشکالات بیشتر است. گاه می‌شود یک رأی در کل و با احتساب آرای رأی‌دهندگان به هر نماینده‌ای که کاملاً در اقلیت است، به صورت اکثریت قانونیت پیدا می‌کند و حاصل این است که: در این نظام اکثریت و شورایی و به اصطلاح دموکراسی نیز، رأی اکثریت واقعی غالباً به دست نمی‌آید.

و اگر فرض شود: رأی اکثریت به مصلحت نزدیک‌تر است (با اینکه همیشه چنین نیست)، در این نظام رأی اکثریت واقعی ملاک اعتبار نیست و آلاً باید آرای نمایندگان در اندازه اعتبار، به کثرت و قلت انتخاب‌کنندگان آنها مربوط باشد. بنابراین در اکثریتی که می‌گویند

و حکومت مردم بر مردمی که از آن دم می‌زنند، مسئله اکثریت واقعی معیار نیست، چنان‌که رسیدن به مصلحت واقعی و حکومت اصلح نیز مورد نظر نیست؛ بلکه معیار، یک اکثریت قراردادی و اعتباری است که به عذر ضرورت آنهایی را که آن حکومت و نظام را می‌پذیرند، قبول می‌نمایند، باینکه معلوم و یقین است که در بسیاری از موارد؛ بلکه اکثر موارد مخالف اکثریت می‌شود و به این ترتیب از نظام و رأی اکثریت به نظام و رأی اقلیت می‌روند.

پنجم این است که: اگر انتخابات آزاد باشد، و دولت هیچ‌گونه مداخله‌ای در انتخابات ننماید، از اعمال نفوذهای دیگر و مداخله سایر متنفذین، مثل صاحبان کارخانجات و نویسندگان حتی خوانندگان و نوازندگان و بلکه در بعضی کشورها از فواحش نیز مصونیت نخواهد داشت و بالاخره دموکراسی و انتخاب، به هر شکل که باشد، اطمینان‌بخش نیست؛ بلکه چنان‌که می‌بینیم تقلب و تزویر و تبلیغ و اغفال انتخاب‌کنندگان در آن رایج است که ماجرای «واتر گیت»، یکی از نمونه‌های بارز آن است. حتی طبق بعضی روزنامه‌ها، برای انتخاب «نیکسون» رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، از نفوذ فواحش در مشتریانشان نیز استفاده شده بود.

سایر کشورها نیز وضعی مشابه آمریکا یا بدتر از آن دارند. چندی

پیش بود که هیئت حاکمه انگلستان به کثیف‌ترین آلودگی‌های شهوانی که موجب فاش شدن اسرار سیاسی و رسوایی حکومت شد، متهم گردید. تاحدی که پیشنهاد شد برای هیئت حاکمه که دست‌بردار از فحشا نیستند، فواحش و فاحشه‌خانه‌های خصوصی تهیه کنند تا تحت کنترل باشند، و اسرار سیاسی در معرض دستبرد فواحش جاسوس قرار نگیرد.

این‌گونه است وضع انتخابات دموکراسی، در به اصطلاح دموکراسی‌ترین ملت‌ها و این است شرافت و فضیلت کسانی که در انتخابات آزاد آنجاها انتخاب می‌شوند که بیش از این نیاز به بیان نیست. روزبه‌روز ماهیت این نظام‌ها و رژیم‌ها و مکتب‌های غیرالهی و ناتوانی آنها از نجات دادن بشر از نابسامانی‌ها بیشتر می‌شود، و شرق و غرب با مکتب‌های مادی و الحادی و سیاست‌های ضدبشری بهتر شناخته می‌شوند و بشریت به‌سوی گم‌گشته خود روی می‌آورد و انتظار یک انقلاب بزرگ جهانی و اسلامی را می‌کشد که او را از این سلطه‌های فرعون‌ی و از این رژیم‌های به اسم دموکراسی یا انقلابی و سوسیالیستی نجات بخشد.

چون نیستش حقیقت و مبنایی

منشور سازمان ملل حرف است

اسم است و هیچ نیست مسمایی

آوازه عدالت و آزادی



فرق امامت با رژیم انتصابی انقلابی که در کنفرانس باندونگ نیز سفارش شده چیست؟

پاسخ: انقلاب‌های بزرگ که برای متحوّل و دگرگون کردن یک وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به وجود می‌آید، باید به یک نظام غیراستبدادی منتهی شود که حتی رهبران انقلاب هم نتوانند در شکل انقلاب، استبداد دیگری را بر مردم تحمیل نمایند.

از سوی دیگر در بعضی موارد دیده می‌شود جامعه‌ای که انقلاب کرده، استعداد انتقال فوری به حکومت دموکراسی را ندارد، یا به واسطه اینکه رشد جامعه در این حدّ نیست، یا برای اینکه اعمال نفوذهای خارجی مانع می‌شود که انتخابات آزاد انجام بگیرد، در نتیجه مشاهده می‌شود که اگر بخواهند فوراً انقلاب را به حکومت مردمی تبدیل و به قول خودشان به مردم منتقل کنند، اصل هدفشان از انقلاب، مثل استقلال سیاسی یا فرهنگی از بین می‌رود و وابستگی و استبداد

سابق به صورت دموکراسی ادامه می‌یابد. لذا این انقلابیون آمدند و این طرح را دادند که برای ادامه انقلاب و آماده‌شدن یک ملت برای حکومت دموکراسی کامل، رهبر انقلاب یک فردی را که آشنایی کامل به انقلاب داشته باشد و بتواند انقلاب را در مسیر خود راهنمایی کند و در این دوره انتقال جامعه را آماده سازد، به ملت معرفی نماید تا او را به رهبری انتخاب کنند.

حال این نظر تاجچه‌حدّ صحیح است و آیا با این توضیحات، این رژیم انتقالی از دیکتاتوری خارج می‌شود یا نه؟ و آیا در صورتی که انتخاب شخص معرفی شده الزامی باشد، این حرف که یک نسل جامعه از حق خود محروم شوند و به حکومتی که نمی‌خواهند تن در دهند، برای اینکه نسل آینده حکومت دموکراسی داشته باشند، چگونه توجیه می‌شود؟ و اگر الزامی نباشد، این دوره انتقال نخواهد بود و خطر اینکه مردم تحت نفوذ عواملی، دیگری را که ناآشنا به انقلاب است، انتخاب نمایند و به تبع آن، انقلاب از مسیر خود منحرف شود، دفع نخواهد شد. فعلاً در مقام برشمردن نواقص و معایب این نظر نیستیم، اجمالاً می‌خواهیم این مطلب را بگوییم: آن انقلاب‌هایی که در کنفرانس باندونگ مطرح شده، انقلاب‌های رهایی‌بخش به منظور باز پس گرفتن اختیارات غیرمشروع از زمامداران مستبد و برقرارکردن حکومت ملی

و به اصطلاح دموکراسی است که در ملت‌های عقب‌مانده و استعمارزده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین واقع شده و می‌شود.

اما در انقلاب اسلامی که تداوم دارد و همیشه بوده است، آن چیزی که محرک و الهام‌بخش انقلابیون اسلام‌خواه است، همان ایمان به حکومت «الله» و رهنمودهای سیاسی قرآن و سیره حضرت رسول ﷺ است که خواست واقعی توده‌های مسلمان بازگشت حکومت «الله» و نظام اسلام است.

پس این انقلاب با معیارهای اسلامی که دارد، هدفش برقراری نظام شرعی و الهی خواهد بود. این انقلاب که با الهام مستضعفان از آیاتی مثل آیه:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ؛^۱

«و اراده داریم بر آنان که در زمین به استضعاف

کشیده شدند منت نهیم».

و نیز آیه:

﴿وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا

كَانُوا يَحَدَّرُونَ^۲﴾.

۱. قصص، ۵.

۲. قصص، ۶ «و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند، نشان دهیم».

و صدها آیات حرکت‌بخش و انقلاب‌آفرین به وجود می‌آید، هدفش مشخص و عالی‌تر و سازنده‌تر از انقلاب‌های عادی است.

نظام امامت، نظام انقلابی تداوم انقلاب اسلام و امتداد رسالت اسلام است، و برای انتقال قدرت و مقدمه انتقال به رژیم دیگر نیست؛ زیرا چنان‌که گفتیم، نظام امامت، نظام اوّل و آخر و همیشه جاودان است، چنان‌که حکومت «الله» بر کلّ عالم هستی و بر اجزای آن، حکومت دائم و غیرقابل‌زوال است.

نظام مختص به ملل عقب‌مانده نیست، نظام همه جوامع و رهبر همه انسان‌هاست. ملل عقب‌مانده را به جلو می‌راند و ملل پیشرو را رهبری می‌نماید و به آنها محتوای انسانی و شرافتمندانه می‌دهد. دنیا هرچه جلو می‌رود، با نظام امامت و وحدت حکومت و قانون واحد روی موافق بیشتر نشان می‌دهد، چنان‌که به آن اشاره کردیم و تا حال آزمایش شده و پس از این هم آزمایش خواهد شد.

دموکراسی حکومت ایده‌آل و تمام انسانی و نمونه و موافق با اندیشه‌های متعالی بشر و حتی چنان‌که می‌گویند، حکومت مردم بر مردم نیست و آنچه دیده می‌شود، انحطاط‌های گوناگون حکومت‌ها، ملت را تهدید می‌کند و جهان را به سوی جنگ و کشتار و محو مدنیت پیش می‌برد و نشان می‌دهد که این نوع حکومت‌ها

انسانی نیست تا حکومت «الله» را که در نظام امامت تجلی می‌کند، مقدمه آن بدانیم.

رژیم رهبری انقلابی که مقدمه دموکراسی خوانده می‌شود، خود اصالت و موضوعیت ندارد؛ اما نظام امامت، که هر انقلابی در صورتی ناجح و پیروز خواهد شد که به آن برسد، مقدمه نیست و از آغاز بوده و تا پایان خواهد بود.

نظامی که رهبری محمد ﷺ و علی علیه السلام را دارد، هرگز مقدمه نظامی که زمامداران معلوم الحال کشورهای به اصطلاح متمدن و پیشرفته شرقی و غربی، رهبری آن را دارند، نخواهد بود، تا کسی آن را به رژیم‌های انقلابی معاصر آفریقا یا جاهای دیگر قیاس کند. لذا فردی مثل «روسو» می‌گوید: دنیای کنونی به رهبری مانند محمد ﷺ نیازمند است؛ زیرا فقط چنان رهبر الهی و چنان نظامی که رهبران آن مانند محمد ﷺ و علی علیه السلام باشد، می‌تواند کشتی متلاطم و طوفانی شده بشریت را از امواج فتنه‌ها و طوفان‌های گوناگون نجات دهد.



چه مانعی دارد برای حکومت اسلامی دو دوره معتقد باشیم، دوره نخست: حکومت انقلابی و نظام امامت، دوره دوم: دموکراسی و شورایی، چنان‌که بسا باشد بتوانیم این دو دوره‌ای بودن را از آیات و احادیث استفاده کنیم؟

پاسخ: اولاً، لازمه گفتار این است که: نظام دوره نخست که مطمئن‌تر و رهبران‌ش از دیگران فاضل‌تر و کامل‌تر و به صفات امامت و پیشوایی آراسته‌اند، جای خود را به نظام دوره بعد که هیچ تضمینی برای صلاحیت رهبران و شایسته‌تر بودن آنها از دیگران وجود ندارد، بدهد و بنابراین بشریت از عصر حکومت افضل (دوره نخست) به عصر حکومت غیرافضل (دوره دوم) منتقل خواهد شد و به‌جای ترقی، تنزل خواهد کرد و در معرض آن قرار گیرد فردی که از جهت فهم و شعور و بینش و لیاقت و کفایت از دیگران کمتر باشد، بر همه و بر

کسانی که از او فهمیده‌تر و کافی‌تر و داناتر باشند، حکومت و رهبری یابد، و این چیزی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد و عقل سالم نیز آن را رد می‌کند.

ثانیاً، گفته می‌شود: اگر غرض از رژیم رهبری انقلابی، رسیدن به رژیم دموکراسی از قماش همین دموکراسی ملت‌های به اصطلاح پیشرفته باشد که رهبرش کِنْدی‌ها و جرالدها، و بانوی اولش ژاکلین کِنْدی و اوناسیس و همسر فورد باشد، نیازی به رهبری انبیا و راهنمایی آنها و سیستم حکومت و زمامداری نیست، همان گونه که در آنجاها این گونه رژیم‌ها بدون رهبری انبیا برقرار شده و در جاهای دیگر هم استقرار آن امکان‌پذیر است و سیر در عالم حیوانیت محض، رهبری و راهنمایی انسانی و معلم شدیدالقوی الهی لازم ندارد، و نیازی به حکومت انقلابی دینی نیست و لزومی ندارد که این رژیم رهبری انقلابی پیشنهادی کنفرانس باندونگ از جانب خدا باشد؛ و اگر غرض، استقرار رژیم سالم و مطمئن و هدایت‌کننده و انسانی از جهت وسیله و شرط و نتیجه باشد، جز در سایه رهبری معرفی شده از جانب خدا و برقراری رژیم مستمرّ امامت امکان‌پذیر نیست.

ثالثاً، آیات و روایات و دلایلی که رژیم، امامت را تثبیت و توجیه

می‌نمایند، همه دلالت بر یک دوره‌ای بودن این رژیم و عدم انقراض آن دارند؛ مانند حدیث ثقلین^۱ و سخن صریح امام علی علیه السلام:

«اللَّهُمَّ بَلِّ لِي لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَإِمَا خَائِفاً مَغْمُوراً»^۲

«بارخدا یا! آری! زمین از کسی که حجت را از سوی

خدا برپای دارد، خالی نمی‌ماند؛ ظاهر و مشهور باشد،

یا خائف و پنهان».

و روایات بسیار دیگر، که طبق این احادیث و ادله دیگر، زمین و جامعه بشری خالی از این نظام و وجود رهبر آن نخواهد ماند؛ بلکه در احادیث است: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها از جانب خدا بر دیگری حجّت و امام خواهد بود.^۳

رابعاً، ادله شور و مشاوره که عمده‌اش آیه ذیل است:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۴

«و با آنان در امر مشاوره کن».

۱. صدوق، الامالی، ص ۵۰۰، ۱۶۶؛ همو، کمال‌الدین، ص ۲۳۴ - ۲۴۰؛ ابن شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۴۲۶؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثر، ص ۱۶۳ و دیگر منابع معتبر شیعه و اهل سنت.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ ابن شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۳. صفار، بصائر‌الدرجات، ص ۵۰۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۲۳، ص ۵۲؛ رجوع شود به تعلیقه^۴.

۴. آل عمران، ۱۵۹.

و نیز آیه:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^۱

«و کارهایشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند».

قابل تقیید به پس از دوران امامت نیست. به عبارت علمی: عموم مکانی و زمانی بودن آن، تمام زمان‌ها و مکان‌ها را شامل است و به مناسبت حکم و موضوع، نمی‌توان آن را به زمان خاص و عصر خاصی اختصاص داد، یا عصر و زمانی را از آن خارج ساخت.

اما آیه: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ که خطاب به پیغمبر ﷺ است، به هیچ وجه قابل این تقیید نیست؛ بلکه به ملاحظه آنکه خود آن حضرت، ولی امر و رهبر نظام امامت بوده، مورد مشورت در موضوعات دیگر می‌باشد که یا به منظور گرم کردن نفوس و جذب قلوب است و اینکه توهم استبداد به رأی از نظامی که در آن استبداد نیست، دفع شود؛ و یا برای تربیت و تقویت رشد سیاسی دیگران است، برای آماده شدن آنها جهت مداخله در امور و انجام مأموریت‌های مهمی که به آنها ارجاع می‌شود؛ و یا از باب اینکه در بسیاری از خطاب‌های قرآن مجید غرض شخص مخاطب، یعنی پیغمبر ﷺ نیست؛ بلکه مقصود توجه دادن سایر حکام و متصدیان امور

است، طبق برنامه عرفی «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَّة»^۱ تا در مسائلی که مبهم است یا انجام کار بدون مشورت مورد تهمت و اعتراض است و مراجعه به مشورت، موجب روشن شدن اطراف موضوع یا دفع تهمت می‌گردد، مشورت نمایند.

و آیه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ نیز به ملاحظه اینکه مدح مؤمنین است، قابل تقیید نیست. هم به ملاحظه حکم و موضوع که چنین صفت نیکی قابل انفکاک از مؤمنین نیست، و هم به این جهت که شامل مؤمنین عصر نزول آیه است، شکی نیست. درحالی که برای آنها چنین اختیاری نبوده که در امر رهبری در عصر پیغمبر دخالت کنند. پس آیه از اوّل شامل مسئله امامت و نظام رهبری امت نبوده است؛ بلکه در کنار این نظام، و با آن و مکمل اجرای آن است.

به‌هرحال این تصرف که نظام امامت را یک دوره بدانیم و دلایل آن را بااینکه قابل تقیید نیست، مقید به آن دوره بنماییم، و ادّله شورا و مشورت را به دوره بعد مقید سازیم، یک تصرف دل‌بخواهی و مداخله غیرقابل توجیه و بی‌مدرک در دلایل شرعی بوده و باطل است. و اگر گفته شود: اساساً آیات شورا دلالت بر چیزی دارد که از آن به حاکمیت ملّی تعبیر می‌شود و بنابراین، مردم مختارند هر نوع حکومت و هرکسی را که بخواهند، با اکثریت به رهبری انتخاب نمایند.

۱. معادل این مثل در فارسی عبارت: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو» است.

جواب داده می‌شود: چنان‌که بیان کردیم، تعیین نوع نظام و رهبر ائمت مورد مشورت قرار نمی‌گیرد؛ چون مسئله‌ای است که از جانب خدا معین شده است، چنان‌که سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمی‌شود و آنچه که مورد مشورت قرار می‌گیرد، موارد اجرای برنامه‌های اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی، دفاعی، عمرانی، اجتماعی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی و ... است که اگرچه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده‌کردن آن به شور و مشورت نیاز می‌افتد، و چنان نیست که کارگزاران و حکام و عمال نظام امامت، با احتمال وجود رأی‌ها و پیشنهادهای بهتر در بین ائمت، بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

مسئله اکثریت

اما مسئله رأی اکثریت نیز به نحوی که در زمان ما مطرح است و اصولاً ملاک و معیار در اصل حکومت و تمام برنامه‌ها و قوانین است؛ علاوه بر معایب بسیاری که دارد، شرعی نیست و این‌گونه اکثریت که در همه جا ملاک و معتبر باشد، برحسب آیات متعدد قرآن بی‌اعتبار است. اسلام برتری جویی و گردنکشی و استبداد به رأی و خودسری را به شدت رد می‌کند و حکومت بر این اساس را باطل می‌داند، اگرچه

مورد قبول اکثریت باشد؛ و لذا بسیاری از مراسم و تشریفاتی که در نظام‌های دموکراسی برای رؤسای حکومت داده‌اند، باینکه اکثریت؛ بلکه همه آن را قبول دارند، از نظر اسلام مردود است؛ چون نظام اسلام، نظام:

﴿تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ
أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾^۱

«به سوی کلمه‌ای بیابید که میان ما و شما یکسان است که جز خدای را نپرستیم و برای او شریکی قرار ندهیم».

و نظام:

﴿هُوَ عَلَىٰ لَيْسَ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ
(مِنْ قُرَيْشٍ) تَأْكُلُ الْقَدِيدَ﴾^۲

«بر خود آسان گیر (راحت باش) که من پادشاه نیستم
جز این نیست که من فرزند زنی (از قریش) هستم که
گوشت خشک می‌خورد».

۱. آل عمران، ۶۴

۲. حدیث معروف نبوی، ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳؛ ابن ماجه قزوینی، سنن، ج ۲، ص ۱۱۰۱؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۴۶۶؛ ج ۳، ص ۴۸؛ دارقطنی، العلل، ج ۶، ص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰.

و نظام:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾^۱

«همانا گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند

پرهیزکارترین شما می‌باشد.»

شوراها

اما شوراها، به گونه‌ای که در برابر رهبر نظام، حق اخذ تصمیم داشته باشند، یا اکثریتشان معتبر باشد و رهبر ملزم به اجرای نظر آنها باشد، اگرچه خلاف آن بر او روشن باشد، در اسلام نیست. در مورد تخلف حکومت از برنامه‌های حکومتی و نظامی و وظایف اسلامی خود، هیچ کس نباید از او اطاعت کند، که:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۲

«برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق، اطاعت

و فرمان برداری از مخلوق دیگر نیست.»

و همه حق اعتراض دارند و باید اعتراض کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و همه اطاعت‌ها و فرمان‌بری‌ها در تمام ارگان‌ها و سازمان‌ها باید بر اساس اطاعت از خدا و اجرای قوانین الهی باشد،

۱. حجرات، ۱۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ (ج ۴، ص ۴۱)؛ سید رضی، خصائص الأئمة، ص ۱۰۹.

و اطاعت شخص از شخص مطرح نیست. شور و مشاوره برای امر به معروف و نهی از منکر، و تضمین اجرای احکام و عدالت هم، برای روشن شدن اطراف یک موضوع و مصلحت‌شناسی اسلامی است. مثلاً برای تعیین یک فرمانده یا یک فرماندار، مقامی که باید او را تعیین کند، می‌تواند از زیردستان او و دیگران نظر بخواهد و آنان نیز می‌توانند آن مقام را در جریان امور بگذارند و اطلاعاتی به او بدهند؛ اما این در اسلام سابقه ندارد که بدون اذن کسی که حق تصمیم‌گیری دارد، دیگران و کارمندان، فرمانده و رئیس خود را انتخاب کنند و یا پیشنهادهای دیگر بدهند.

حق اظهارنظر و نصیحت برای هرکسی هست؛ اما پس از تصمیم‌گیری، کسی که شرعاً حق تصمیم دارد، همه باید از او اطاعت نمایند چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود:

«لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأَطْعَمِي»؛^۱

«بر توست که مرا راهنمایی کنی و من مصلحت

و اندیشه خود را در آن می‌نگرم، پس هرگاه تو را

پیروی نکردم تو مرا پیروی کن.»

حاصل این است که: مسئله شوراها باید به‌گونه‌ای مطرح شود که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱ (ج ۴، ص ۷۶): ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۳۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۸۳.

همه در مسیر اجرای احکام اسلام و امر به معروف و تنبیه از حکومت «الله» و نظام امامت قرار داشته باشند، نه اینکه شوراها وسیله ردّ احکام خدا و الزامات بی مورد و تحمیل رأی اکثریت بر اقلیت، فقط به اعتبار اکثریت شود، یا اینکه در داخل سازمانها موجب جبهه گیریها و اختلافات شود.

بیشتر این گرایشهایی که اکنون بر رژیمهای سوسیالیستی یا دموکراسی غربی هست، از این جهت است که در اثر تبلیغات سوء و بی اطلاعی مردم در مبانی اسلام و کارسازی برنامه های آن، طبقات محروم و مستضعف در نظامهای طاغوتی، برقرار شدن آن رژیمها را موجب نجات خود از محرومیت گمان می کنند، لذا در سازمان بخشی به دستگاههای مختلف، مایلند آن نظامها پیاده شود.

اما اگر این قشر محروم که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، از نظام اسلام آگاهی داشتند و می دانستند که اگر این نظام صحیح و دقیق پیاده شود، هیچ نیازی به آن نظامها و شوراها، چنانکه گروههای چپ گرا یا راست گرا عرضه می دارند، نیست و کارگر و کشاورز و زحمت کش و همه طبقات، در صلح و صفا و شرافت و همبستگی، در رفاه و برادری زندگی کرده و از عدل اسلام برخوردار می شوند، همه به سوی این نظام روی می آورند.

چنان‌که کارگران مسلمان و کشاورزان مسلمان ما که الحمدلله آگاهانه عمل می‌کنند، به این نکات توجه دارند و لذا می‌خواهند همه‌چیز و همه کارها طبق نظام اسلام و احکام حقوقی که اسلام برای کارگر و کشاورز و کارمند و زحمت‌کش و مرد و زن قرار داده، مرتب و منظم شود. بدیهی است در این مقاصد، شوراها و اسلامی نقش مؤثر و حساس و سازنده خواهند داشت و همکاری همگان را در پیشرفت امور فراهم خواهند کرد.

حاکمیت ملی

اما مسئله حاکمیت ملی، اگر مقصود این باشد که غیر از خدا هیچ ملّتی به‌عنوان یک ملّت برتر یا پیشرفته‌تر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر ملّت دیگر حاکمیت ندارد، بدیهی است که این یک اصل انسانی و اسلامی است؛ هرچند در این دنیای به‌اصطلاح متمدن، باینکه همه از احترام به حاکمیت ملّت‌ها، گوش‌ها را پر کرده‌اند، اصل حاکمیت ملی مورد اعتنا نیست و ابرقدرت‌های شرق و غرب دست‌ساز و تجاوزشان، همیشه به‌سوی ملّت‌های ضعیف دراز است. به هر صورت این حاکمیت اسلام است و نقض آن، نقض قانون خدا و نقض کرامت و حقوق انسان، و سوءاستفاده از قدرت است. در قرآن مجید با شدیدترین تهدید، این گردنکشی‌ها و برتری‌جویی‌ها - چه فردی و چه جمعی باشد - محکوم شده است.

و اگر حاکمیت ملی به این معنا باشد که هر ملت و هر جمعیت حق دارد هر نوع نظام و قانون را برای خود انتخاب نماید، چنان که هر فردی می تواند نسبت به مال و جان خود و هر چه به او تعلق دارد، هر عملی را انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست، و فرد و ملت هیچ کدام این حاکمیت مطلق را ندارند؛ علاوه بر آنکه این قانون و حاکمیت عملی نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست. جامعه و ملت بر اهل یک زبان، یک نژاد، یک منطقه، یک شهر و یک روستا هم اطلاق می شود، در حالی که در هیچ کجای دنیا، چنین حق حاکمیت را قائل نیستند و به عنوان تجزیه طلبی آن را می گویند.

و اگر از حاکمیت ملی، مقصود این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم و این گونه برنامه ها، می توانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند؛ بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خودسری های زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون خارج از حدود وظایف آنها را اطاعت ننمایند، این حاکمیت برای ملت مسلمان و برای هر فرد انسانی در نظام اسلام ثابت است، و در اعمال آن، تشکیل شورا و هم پیمان شدن و همکاری در حدودی که اعمال این حاکمیت به آن محتاج است، لازم است و بقا و ترقی و سعادت و آزادی و حفظ حقوق هر جامعه ای بسته به اعمال این حاکمیت است.



امام انسان مافوق است یا مافوق انسان است؟
و به عبارت دیگر دارای عالی‌ترین مرتبه کمال انسانیت
است یا دارای مقام مافوق انسانیت می‌باشد؟

پاسخ: چنان‌که بر حسب آیه:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۱

«(ای رسول ما به مردم) بگو: همانا من بشری مانند

شما هستم که به من وحی می‌رسد».

و آیات دیگر، پیغمبر بشری است که به او وحی می‌شود و معجزه
و خصایص دیگر دارد، امام نیز بشر است.

برخی گمان می‌کنند که: اگر قبول کنند بر پیغمبر یا امام، علم غیب^۲
و علوم لدنی دیگر و معجزه و کرامت و مقامات و خصایص عطا شده

۱. کهف، ۱۱۰.

۲. در موضوع علم غیب، به کتاب **فروع ولایت** نوشته نگارنده و کتاب‌های دیگر مراجعه شود.

و آنان واجد کمالاتی بوده‌اند که دیگران به آن کمالات نرسیده‌اند و ارواح و طینت و جوهر وجودشان را صاحب کمالات و مورد عنایات بیشتر بدانند، با انسانیت آنها منافی است؛ زیرا این کمالات در مافوق انسان قابل قبول است، نه در انسان و انسان مافوق.

ولی این گمان صحیح نیست، و منشأ آن، جهل به کمالات انسان و مراتب انسانیت است. لذا بسا شخص ناآگاه فضیلتی را در کسی می‌بیند و چون در انسان‌های متعارف یا آدم‌هایی که در محیط خود دیده، آن‌چنان فضیلت و کمال و شخصیت ندیده و حدود کمالات انسان را هم بیشتر از آن تصور نمی‌کرده، او را مافوق انسان می‌شمارد؛ مثلاً عیسی بن مریم ﷺ که بدون پدر و به‌طور خارق‌العاده متولد شده، انسان است و انسان مافوق؛ ولی آدم جاهل او را مافوق انسان گمان می‌کند و پسر خدا می‌شمارد.

همچنین اختصاص بعضی انسان‌ها به وحی و علوم لدنی و معجزات و کرامات و کمالات و ملکات عالی انسانی، مثل رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرین ﷺ موجب غلوّ بعضی در حقّ آنها شده که گمان می‌کنند این مراتب و مقامات، خارج از مرز انسانیت است؛ ولی اگر مقام انسانیت را بشناسند و امکان وسیعی را که انسان در ترقی و تعالی مادی و معنوی و تقرب به درگاه الهی دارد، می‌شناختند، اندیشه غلوّ در آنها پیدا نمی‌شد و به‌جای این اندیشه‌ها سعی می‌کردند که خودشان نیز در این

آسمان آزاد انسانیت به پرواز درآیند و به حدیث شریف مروی از

حضرت امام صادق علیه السلام که در توصیف انسان می‌فرماید:

«الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ

وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ»^۱.

«صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خداوند است بر

مخلوقاتش و این (صورت انسانی) کتابی است که

خداوند با دست خودش نوشته است».

توجه نمایند.

از سوی دیگر، بعضی برعکس برای اینکه این مقامات را مافوق

انسان تصور می‌نمایند و انبیا و اولیا را بشر می‌دانند و از بیم اینکه مبدا

قبول این درجات برای آنها غلو باشد، حقایق مسلم را انکار کرده و در

فضایل و خصایصی که به موجب تواریخ و احادیث معتبر و ادعیه

و زیارات ائمه علیهم السلام ثابت است، اظهار شک و تردید می‌نمایند.

انصاف این است که این دو گروه هر دو در اشتباه افتاده و از جهل

به مقامات انسانیت، که از آن جمله مقام امامت و ولایت و خلیفة‌اللهی

است، در دو طرف افراط و تفریط واقع شده‌اند.

گفته نشود: اختصاص برخی افراد، به بعضی کمالات و مقامات

۱. فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج ۱، ص ۹۲.

و علوم لدنی و تصرف در عالم تکوین بر اساس چه معیاری است و چرا برخی مشرف به این مقامات شده و بعضی از آن محروم هستند؟ زیرا گفته می‌شود:

اولاً: این مسئله مربوط به قضا و قدر الهی است که بشر نمی‌تواند به‌طور همه‌جانبه و فراگیر از آن مطلع شود و وقتی فعلی به خدا نسبت داده شود، جای چون و چرا نیست:

﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^۱

«او (خدا) هرچه می‌کند بازخواست نشود؛ ولی خلق از کردارشان بازخواست می‌شوند».

ما ایمان به قضا و قدر و اندازه داریم، همان طور که قرآن می‌فرماید:

﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَٰوُتٍ﴾^۲

«در نظم خلقت خدای رحمان، هیچ بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت».

ولی از مقدار و تفصیلات و جزئیات این امور آگاهی نداریم که مثلاً چرا بهره‌اش از هوش و فهم این مقدار است و آن دیگری بیشتر است؟ چرا این، چنین است و آن، چنان؟ چرا این نبات میوه‌اش تلخ

۱. انبیاء، ۲۳.

۲. ملک، ۳.

است و آن شیرین؟ چرا و چرا؟ از این گونه سؤال‌ها میلیون‌ها و میلیارد‌ها هست که اگرچه به‌طورکلی از همه می‌توان پاسخ داد؛ اما بالخصوص به بیشتر آنها نمی‌توان جواب داد، مگر اینکه انسان به تمام علوم و علل و معلولات آگاهی داشته باشد.

اجمالاً نمی‌شود گفت و نباید گفت: چرا کوه دریا نشده یا دریا صحرا نشده، یا این بدین‌سان خلق نشده و آن بدان‌سان، که هرچیزی را اگر خدا چیزی دیگر می‌آفرید، چیز دیگر بود و آن چیز نبود، و اگر همه را یک چیز آفریده بود یا به یک شکل و یک نوع خلق کرده بود، همه را نیافریده بود و عالم بدون این فرق‌ها و «این نه آنی»ها، ناقص بود و این کمالات و این نظام به وجود نمی‌آمد.

ثانیاً: خدای تعالی در جواب این ایرادها که از جهل به اوضاع عوالم و شرایط و مقتضیات و غرور آدمی (به اندک مایه‌ای که در فهم و علم پیدا می‌کند، سرچشمه می‌گیرد)، می‌فرماید:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱

بیانگر این است که محل این عنایات و سزاوار به این الطاف، این افراد هستند و خدا خود داناست که رسالت خود را چگونه و در کجا و به چه کسی بسپارد، هرچند ما ندانیم چگونه آنها محل این افاضات شده‌اند.

۱. انعام، ۱۲۴. «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

ثالثاً: ممکن است در مسیری که برای هر موجودی بین مبدأ و منتهی هست، اوضاع و شرایط فقط برای افراد خاصی مناسب شود که استعداد قبول این مواهب را داشته باشند. مناسبات بسیار، از وراثت و پاکی و پاک‌دامنی آبا و اجداد و اسباب و موجبات اختیاری و قهری، باعث می‌شود یک فرد ظرفیت قبول افاضات بیشتر را داشته باشد که چون بخل در مبدأ فیاض نیست، به او افاضه می‌شود، مثل اینکه علل و اسباب طوری جور می‌شود که یک درخت بیشتر میوه بدهد.

درعین حال این مسائل، اتفاقی محض نیست؛ بلکه عالم طبیعت و جهان مادّیت و تأثیر و تأثر این اقتضا را دارد و این عالم با این تأثیر و تأثرها به اراده خدا، این چنین منظم می‌شود که یکی پیغمبر و یکی امام، یکی مقتدی و دیگری مقتدا، یک عضو چشم، یک عضو ابرو و دیگری زبان و دیگری مغز می‌شود. هر طور که باشد، اعضا و جوارح دیگر، حتی چشم و زبان و گوش، باید به فرمان مغز و در واقع به فرمان روح و عقل باشند. هر چند ماده‌ای که چشم و مغز از آن ساخته شده، در اصل یکی باشد و ما نفهمیم یا گمان کنیم که بدون هیچ امتیاز و علتی، مغز و چشم از یک نوع سلول آفریده شده باشند؛ اما احتمال می‌رود که در نظام اسباب و مسبباتی که به اراده خدا در این عالم برقرار است، این سلول باید مغز شود و آن، زبان یا پوست گردد.

همین‌طور افراد نیز چنین هستند، یک فرد قابلیت آن را دارد که امام باشد و از هنگام ولادت، قابلیت قبول فیوضات غیبی را دارد و یک فرد این اقتضا و قابلیت را ندارد که نمی‌شود پیغمبر و امام بشود. چنان که کور نمی‌تواند اشیا را ببیند؛ ولی درعین حال همه در مسیر حرکت به سوی نهایت کمالی که دارند، مختارند و می‌توانند به آن برسند، چنان‌که همان پیغمبر و امام می‌توانند مرتکب مخالفت خدا شوند؛ ولی نمی‌شوند و چنان‌که افراد عادی می‌توانند بعضی حرکات را در انظار مردم بنمایند؛ ولی یک حالی در آنها هست که آن حرکات را در ملاءعام و در خیابان انجام نمی‌دهند، اگرچه در معرض گناه و ترک سیر و کمال قرار گرفتن مردم عادی بیشتر باشد که به حسب عادت، مبتلا به معصیت شود؛ ولی دسته اول هم مسئولیت بیشتر و سنگین‌تر دارند و «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» کار آنها را دشوارتر کرده است، لذا از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود:

«شَيْئِي هُوَ وَأَخَوَاتُهَا الْحَاقَّةُ وَالْوَاقِعَةُ وَعَمَّ

يَتَسَاءَلُونَ وَهَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ»؛^۱

«مرا سوره هود و سوره‌هایی نظیر آن مانند: الحاقه، واقعه،

عمّ يتساءلون و هل اتيك حديث العاشيه پير ساخت.»

و به هر حال این ایرادها وارد نیست که کسی بگوید: امام و پیغمبر

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۳۹.

اشرف از دیگران نیستند؛ چون از کودکی مورد عنایاتی بوده‌اند که دیگران مشمول آن نبوده‌اند؛ یا اینکه بگوید: سلب این مقامات و عنایات از آنها، اثر کوشش و تلاش خودشان را در کمالاتی که کسب کرده‌اند بیشتر نشان می‌دهد؛ زیرا واقعیات و عینیات، اموری نیستند که به طرح و ترجیح ما از آنچه واقع شده تغییر نمایند، به‌رحال در میدان عرض وجود و پرسش و فرمان‌بری خدا، اختیار و غرایز مختلف از آنها سلب نمی‌شود و آنان هم مثل دیگران مکلف و بلکه تکلیفشان دشوارتر و مسئولیت‌هاشان به‌مراتب بزرگ‌تر است.

رابعاً: چنان‌که اشاره شد، بحث در این مسائل بی‌نتیجه است و از این تجاوز نمی‌کند که بگوییم: ما بالفطره شرافت و کامل‌تر بودن نبات را بر جماد و حیوان را بر نبات و انسان را بر حیوان و عالم را بر جاهل می‌دانیم، چنان‌که کامل‌تر بودن یک فرد نابغه را بر دیگران می‌دانیم. این حرف بی‌معناست که کسی بگوید: نبات، خود نبات نشده و جماد نمی‌توانسته است نبات شود، پس این چه شرافت و فضیلتی است که نبات بر جماد و انسان کامل و خوش‌فکر بر انسان کوتاه‌فکر دارد؛ زیرا جوابش این است که: می‌توانی همین شرافتی را که درک می‌کنی، انکار کن و بگو: حیوان از انسان اشرف است، و شخص کم‌حافظه از آدمی که در حافظه نابغه است، افضل است.

زیبایی و کمال این عالم به همین اوضاع است. ما نباید گمیت

اندیشه را در این پرسش‌ها به کار اندازیم و خود را با عدم صلاحیت، معترض معرفی کنیم. باید زیبایی مجموع این عالم را با این اجزا و نقش هریک را بررسی نماییم. باید از این مخلوقات متنوع استفاده کنیم، در این مسائل هم همین روش را باید داشته باشیم.

قابل انکار نیست وجود افراد ممتازی که صلاحیت تلقی وحی و فوق العادگی‌های حیرت‌انگیز داشته که حتی در کودکی در گهواره سخن گفته و حکمت یافته و به مقام نبوت و امامت رسیده‌اند.^۱ از وجود این افراد نخبه و کانون نورانیت آنها و از هدایت و نعمت رهبری آنها باید استفاده کنیم. از کارشان، از گفتارشان، از روش آنها سرمشق بگیریم و به صلاحیت و اختصاص آنها به رهبری و اختصاص رهبری به آنها معتقد باشیم و به فضیلتشان بر دیگران معترف باشیم. چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در شأن آل محمد علیهم السلام فرمود:

«هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي
وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمْ
الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ»؛^۲

«آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند،

دورافتادگان از راه حق به آنان رجوع کرده

۱. آل عمران، ۴۶؛ مریم، ۲۹ - ۳۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲ (ج ۱، ص ۳۰)؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۲۱.

و واماندگان به ایشان ملحق می‌شوند و خصایص امامت در آنان جمع و حق ایشان است و بس و درباره آنان وصیت و ارث‌بردن ثابت است».

و در ضمن یکی از نامه‌هایی که برای معاویه فرستاده، مرقوم فرموده است:

«فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۱

«ما تربیت‌یافتگان پروردگاران هستیم و مردم بعد از

آن تربیت‌یافته ما هستند».

خامساً: ممکن است تمام یا بعضی از این عطیات و افاضات به مناسبت عوالم قبل از این عالم و پذیرش‌هایی باشد که در آن عوالم غیب و ارواح، از فرمان خدا و قبول این موهبت‌ها و امانات الهی داشته‌اند، چنان‌که در حدیث است که از پیغمبر اکرم ﷺ سؤال شد:

«بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ

وَحَاتِمَهُمْ؟ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي، وَأَوَّلَ

مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، «وَأَشْهَدُهُمْ

عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ

نَبِيِّ قَالَ بَلَى فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^۲

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (ج ۳، ص ۳۲)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱؛ ج ۲، ص ۱۰؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۵۳.

«بعضی از مردم قریش به رسول خدا ﷺ عرض کردند: به چه سبب رتبه شما از پیامبران دیگر پیش افتاده در صورتی که در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ در آنجا من نخستین پیغمبری بودم که گفتم: بلی! پس در اقرار به خدای عزوجل بر آنها پیشی گرفتیم.»



آیا پیغمبر ﷺ به فرمان خدا کسی را به مقام ولایت و رهبری نظام و امامت و خلافت بعد از خودش تعیین فرمود؟

پاسخ: تمام این چند پرسش و پاسخی که به آنها داده شده، بر اساس نصب و تعیین پیغمبر است، که با آن نظام امامت به امت اعلام شده است. بدیهی است علاوه بر دلایل بسیاری که در لزوم این نصب و تعیین است که مثل علامه حلّی، آن دلایل را در «**الالفین**» به دو هزار دلیل رسانده است^۱، کمال دین اسلام و تمام بودن آن اقتضا دارد که چنین نقص بزرگ و حساسی در آن نباشد و ممکن نیست دینی که تمام مسائل موردنیاز بشر، حتی امور بسیار جزئی را شامل است و از بیان آن کوتاهی نکرده است، در چنین مسئله مهمی که کمال دخالت را در جلورفتن و گسترش و تداوم انقلاب اسلام دارد، سکوت کرده و با بی‌اعتنایی از آن بگذرد.

۱. ر.ک: علامه حلّی، الفین.

لذا به شهادت تواریخ معتبر و احادیث متواتر، از آغاز بعثت پیغمبر ﷺ این موضوع مطرح شد و مکرر پیغمبر فرمان خدا را در این مورد به مردم رسانید و خلافت و وصایت و ولایت علی علیه السلام را در ضمن بیانات مکرر و در مناسبت‌های بسیار ابلاغ کرد، و بالاخره هم در حجة الوداع برای اینکه مطلب کاملاً مستحکم بماند و کسی نتواند بگوید: «پیغمبر در پایان عمرش بر این امر تأکید نداشت و گرنه مناسب بود ابلاغ و اعلان‌های سابق را تأیید و در محضر خاص و عام و مجلس رسمی آن را تجدید فرماید»، برای این و برای جهات دیگر که عمده نزول آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛^۱

«ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای، و خداوند تو را از مردم محفوظ می‌دارد».

و امثال فرمان بسیار بسیار مؤکدی است که در این آیه است، در غدیر خم در حضور جماعتی که برحسب بعضی تواریخ از نود هزار نفر کمتر نبودند، فرمان خدا را ابلاغ و علی علیه السلام را به خلافت بلافصل

خود برگزید، چنان‌که امامت سایر امامان را نیز اعلام فرمود، و در مرض موت هم برحسب معتبرترین راویان اهل سنت، مثل «صحيح بخاری» در موارد متعدد در مقام برآمد که آن را در این مواقع مناسب نیز کتباً و به صورت یک وصیت تاریخی به امت ابلاغ کند که با مخالفت عمر و گروه او و بی ادبی و جسارتشان به مقام والای نبوت روبه‌رو شد و بالاخره به‌جای اینکه در این موقع این فرمان شکوهمند و پرمحتوا را بپذیرند، و از اینکه پیغمبر آخرین وصیت خود را کتباً بفرماید استقبال کنند، مانع شدند و پیامبر خدا را آزرده‌خاطر ساختند. این بود که برحسب روایات اهل سنت، ابن عباس که او را جبر امت می‌نامیدند، هروقت به یاد آن روز می‌افتاد، به شدت می‌گریست و می‌گفت: مصیبت، تمام مصیبت، آن روز بود که نگذاشتند پیغمبر وصیت نماید.^۱

یکی از مسائلی که پیرامون آن بحث و بررسی بسیار شده و حق در آن ظاهر و آشکار است، همین مسئله است که بر شمردن کتاب‌هایی که در این موضوع از قرن‌های اوّل تا حال نوشته شده، کار دشواری است، کتاب‌هایی که برخی از آنها از ده جلد و بیست جلد و سی جلد هم متجاوز است.

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ ج ۸، ص ۱۶۱.



پیغمبر ﷺ بر حسب مأموریت الهی چه کسی و چند نفر را به امامت منصوب فرمود؟

پاسخ: با علم به اینکه پیغمبر اکرم ﷺ وصی و خلیفه و امام و ولی امر بعد از خود را معین فرموده است تا تحت رهبری او، انقلاب و رسالت اسلام امتداد یابد، و با توجه به اینکه برای احدی دعوی تعیین و نصب الهی به خلافت غیر از امیرالمؤمنین و سایر ائمه عترت و اهل بیت رسالت ﷺ نشده است، ثابت می شود که خلیفه و جانشین و رهبر انقلاب اسلام و معلم اوّل و اول معلم و استاد یگانه این مکتب بعد از حضرت رسول اعظم ﷺ، علی ﷺ و پس از آن سایر ائمه ﷺ می باشند.

آیات کثیره قرآن مجید که بر ولایت و فضایل علی ﷺ تفسیر شده و احادیث و نصوص متواتر مثل حدیث غدیر، حدیث ثقلین، حدیث امان، احادیث سفینه و یوم الدار و صدها و بلکه هزارها حدیث معتبر دیگر، بر

این مطلب صراحت دارند، که هر کس بخواهد در حدودی بر کثرت این احادیث و استحکام ارکان نظام امامت - چنان که شیعه معتقد است - مطلع شود، می تواند به کتاب هایی مثل دوره *عقبات الانوار*، *الغدیر*، *دلائل الصدق*، *إحقاق الحق* و *بحار الانوار* مراجعه نماید.

و اما اینکه چند نفر به امامت منصوب و معرفی شده اند، علاوه بر آنکه در طی همان احادیث بسیاری که در ارتباط با خلافت و امامت علی عليه السلام وارد است، این موضوع، یعنی عدد ائمه عليهم السلام مطرح و منصوص است، بالخصوص روایات بسیار از پیغمبر صلى الله عليه وآله بر عدد آنها دلالت دارد که برای اینکه کثرت احادیث از طریق اهل سنت معلوم شود، کافی است بگوییم تنها در *مسند احمد*^۱ سی و چهار حدیث از جابر بن سمره و در *صحیح مسلم*^۲ هشت حدیث روایت شده است که با کمال صراحت دلالت دارند بر اینکه عدد ائمه و خلفای پیغمبر صلى الله عليه وآله دوازده نفر است.^۳ بنابراین، شخص مؤمن به پیغمبر صلى الله عليه وآله نمی تواند عدد ائمه و خلفا را بیشتر یا کمتر از آن بگوید و اینجاست که برادران اهل سنت اگر منصفانه بیندیشند، راهی جز قبول مذهب شیعه که موافق این احادیث است، و این احادیث جز بر آن قابل انطباق نیست، نخواهند یافت.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۸۵ - ۱۰۸ (حدیث جابر بن سمره).

۲. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۶، ص ۳ - ۴.

۳. بعضی از علمای اهل سنت پیرامون این احادیث به خصوص کتاب نوشته اند، مثل محمد معین سندی که کتابی دارد به نام: *مواهب سید البشر فی حدیث الائمة الاثنی عشر*.



آیا غیر از علی علیه السلام، نام و نسب سایر ائمه اثنا عشر علیهم السلام اعلام و معرفی شده‌اند؟

پاسخ: همه به اسم و شخص معرفی شده‌اند، هم در روایات و احادیثی که نام و نشانی‌های همه را فرموده‌اند، و هم در روایاتی که بالخصوص به امامت بعضی از آنها مثل امام حسن و امام حسین علیهم السلام تصریح شده است و هم به وسیله تعریف و تنصیب امام قبل بر امام بعد، به طوری که این روایات بسیار، با توجه به روایاتی که دلالت بر عدد ائمه علیهم السلام دارد، جای هیچ گونه شک و تردیدی را در اینکه این دوازده نفر منصوص و تعیین شده‌اند، باقی نمی‌گذارد و هیچ کس برای آن احادیث که فقط دلالت بر عدد دارد، تفسیر و توجیه صحیحی غیر از این احادیثی که آنها را به شخص و اسم می‌شناسانند، نخواهد یافت.

لذا جمعی از علمای معروف اهل سنت نیز امامت این دوازده نفر را قبول کرده و به آن معترف شده‌اند؛ چون دیده‌اند نه می‌توانند این

احادیث را رد کنند؛ زیرا رد آنها ردّ قول پیغمبر است، و نه می‌توانند به غیر از ائمه اثناعشر علیهم‌السلام که شیعه به امامت آنها معتقدند، به افراد دیگر تطبیق و تفسیر نمایند.

برای نمونه: به یک حدیث از احادیثی که یکی از حفاظ و علمای نامدار از اهل سنت در اربعین خود، از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده و متضمن نام تمام ائمه اثناعشر علیهم‌السلام از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تا حضرت مهدی علیه‌السلام است، اشاره می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند متن حدیث را در نسخه خطی معتبر این کتاب که موجود است و در کتاب‌هایی که از آن نقل کرده‌اند، مثل *کشف‌الاستار* محدث نوری و *منتخب‌الاثار*^۱ تألیف نویسنده این رساله و مقدمه *مقتضب‌الاثار* جوهری به قلم این جانب رجوع فرمایند.

روایت‌کننده این حدیث، علامه و حافظ اهل سنت، ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی‌الفوارس (متولد شوال ۳۳۸ و متوفای ذی‌القعدة ۴۱۲) می‌باشد. وی به حفظ و امانت مشهور و به صلاح توصیف و توثیق شده و در طلب حدیث مسافرت‌ها کرده و نزد شیوخ بسیار تلمذ نموده و شاگردان بسیار داشته و کتاب‌ها و آثار متعدد از خود به یادگار گذارده و در «جامع رصافه» مجلس درس و املائی حدیث داشته

۱. صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثار، ج ۱، ص ۲۰۴.

است؛^۱ و از جمله کتاب‌های او، کتاب اربعینی است در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام که در مقدمه آن در تأیید عقیده شافعی که مراد از «اربعین حدیث» در حدیث مشهور: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا»^۲ چهل حدیث در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است، خواب عجیبی از احمد بن حنبل (امام حنابله)، نقل کرده است.

این شخصیت نامدار (حافظ ابن ابی الفوارس) چهارمین حدیثی را که در این کتاب اربعین، با سند از شیوخ خود روایت کرده است، حدیثی است که متضمن اسامی ائمه اثناعشر از علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام است.^۳ بعضی دیگر از اهل سنت نیز مثل قندوزی^۴ و خوارزمی^۵ روایات دیگر در رابطه با همین موضوع روایت کرده‌اند.

۱. ترجمه این دانشمند در **تاریخ بغداد** مذکور است. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۶۹ - ۳۷۰.

۲. مفید، الاختصاص، ص ۶۱.

۳. ابن ابی الفوارس، الاربعین، ج ۴؛ محدث نوری، کشف‌الاستار، ص ۲۷ - ۲۹.

۴. قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۳، ص ۲۸۹ - ۲۹۵ (باب ۷۷، فی تحقیق حدیث «بعدی اثناعشر خلیفه»).

۵. خوارزمی، مقتل‌الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۴.



آیا منحصر بودن عدد به دوازده نفر، مؤید این نیست که نظام امامت دوره‌اش محدود و مقدمه انتقال به دوره دیگر است؟

پاسخ: شاید برای بعضی این گمان پیش بیاید که به ملاحظه محدود بودن امامت به رهبری دوازده نفر، معلوم می‌شود که مانند نبوت مدت آن محدود است؛ اما حکومت چون محدود به زمان و افراد معین نیست، نامحدود است. لذا باید پس از نظام امامت، نظام دیگری برقرار شود و آن غیر از رژیم شورایی و انتخاباتی نخواهد بود؛ ولی این سخن کاملی نیست؛ زیرا اگر امامت در طی چند نسل منقرض شده و مدت امامت این دوازده نفر پایان یافته بود و جامعه بشری بدون امام باقی مانده بود، این سخن جا داشت که باید نظام دیگری حاکم شود؛ اما نظام امامت به طور رسمی جز در عصر پیغمبر ﷺ و در مدت خلافت رسمی امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی ﷺ استقرار نیافت و آن‌هم چنان‌که از

نظر زمانی محدود بود، از جهت مکانی نیز محدود بود و وضع و شرایط چنان اقتضا کرد که مداخله در امور عامه برای ائمه علیهم السلام امکان‌پذیر نشد و آنان در اجرای وظایف و تکالیفی که داشتند، نقش فعال و مؤثر دیگری را انجام دادند و معنویت و حقیقت اسلام را حفظ کردند تا به عصر غیبت و دورانی که تا هر زمان و هرچه امتداد یابد، در آن نظام امامت ادامه خواهد یافت، منتهی شد.

بنابراین رهبری این دوازده نفر، متضمن محدودیت نظام امامت نیست و اوضاعی که پیش آمد تا منتهی به عصر غیبت شد، محدود نبودن این نظام را تأیید و تثبیت کرد. همچنین با علم خدا به پیشامدها و حوادث آینده و امتحاناتی که جلو می‌آید و کلاس‌هایی که جامعه بشری تا ظهور کامل عدل الهی و حکومت نهایی و جهانی حضرت مهدی علیه السلام باید ببیند و تعیین برنامه غیبت و خبر پیغمبر و ائمه علیهم السلام از آن، این تعیین و انحصار در دوازده نفر هرگز دلیل موقت بودن این نظام نیست؛ بلکه شاهد استمرار آن است و کاملاً موقت نبودن آن قابل درک و توجیه است، و برنامه‌ای پیش آمد که منتهی به عصر غیبت شد، این ایراد را که: «با نامحدود بودن نظام امامت، محدود بودن آن در چند نسل چگونه قابل توجیه است» رد کرد و معلوم شد خدا و رسول با علم به آینده و جریانی که پیش می‌آید، برنامه امامت را داده‌اند و می‌دانسته‌اند که با همین برنامه، انقطاع و فترتی در نظام امامت پیدا نخواهد شد.



این ترتیبی که در امامت این دوازده نفر است، برای بعضی این گمان را بر می‌انگیزد که نظام امامت هم یک نظام وراثتی و خانوادگی است و معیار این است که فلانی، پسر فلانی و نوه فلانی است؛ بنابراین داشتن یک نسب این‌چنینی برای رهبری نظام و زمامداری کافی است؛ در صورتی که این شکل نظام قابل توجیه نیست؟

پاسخ: کتابی به نام *الصفوة* را به جناب زید شهید نسبت می‌دهند که در آن کتاب، این مسئله اصطغای اهل بیت و اختصاص آنها به بعضی شئون و خصایص مطرح شده و این مسئله را که از نظر ایشان و همچنین عموم کسانی که معتقد به نظام امامت می‌باشند، کمال اهمّیت را دارد، در پرتو دقت و تعمق در آیات قرآن مجید، بسیار دقیق و کافی اثبات فرموده است. کسانی که بخواهند پیرامون این موضوع

و رفع استبعاداتی که در آن شده است، اطلاع و بررسی بیشتر بنمایند، می‌توانند به این کتاب مراجعه نمایند.

اجمالاً اصل اصطفاء و برگزیدن و تفضیل الهی، در مورد بعضی اشخاص و خاندان‌ها و قبایل قابل انکار نیست و در قرآن مجید و احادیث نیز به آن تصریح شده است. مثل آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ
عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ﴿۱﴾

در مورد مریم علیها السلام می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۲﴾

و در مورد ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ ﴿۳﴾

و در مورد بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۴﴾

۱. آل عمران، ۳۳ - ۳۴. «همانا خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برای جهانیان برگزید».

۲. آل عمران، ۴۲. «به‌درستی که خداوند، تو (مریم) را برگزید و پاک گردانید و بر تمام زنان جهان برگزید».

۳. هود، ۷۳. «رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است».

۴. بقره، ۱۲۲. «و شما را بر جهانیان برتری بخشیدیم».

و درباره موسی عليه السلام می فرماید:

﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي﴾^۱

و در مورد آن بندگان برگزیده‌ای که به علم کتاب مشرف به عنایت می شوند، می فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۲

و در مورد تفضیل برخی پیامبران بر برخی دیگر می فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۳

و نیز می فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾^۴

برحسب تفاسیر در مورد آنان که به اهل بیت حسد می ورزیدند، می فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۵

-
۱. اعراف، ۱۴۴. «ای موسی، من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برگزیدم».
 ۲. فاطر، ۳۲؛ «سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم». چنان که یعقوبی در تاریخ خود نقل می‌کند: منصور دوانیقی با اینکه سیاست حکومتش، کوبیدن شیعیان و انکار فضایل اهل بیت عليهم السلام بود، حضرت امام جعفر صادق عليه السلام را مصداق این آیه می‌دانست، یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳.
 ۳. بقره، ۲۵۳. «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم».
 ۴. اسراء، ۵۵. «و هرآینه بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم».
 ۵. نساء، ۵۴. «یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) و آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند».

و در مورد وجود مبارک خاتم انبیاء علیه السلام می فرماید:

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^۱

و در مورد عترت طاهره و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

این گونه آیات که اصطفا و برگزیدگی بعضی از بندگان بر بعضی دیگر از آنها استفاده می شود، بیش از اینهاست. احادیث شریفه در این باب و همچنین متون زیارات معتبر، مثل زیارت جامعه که شرح این برگزیدگی هاست، قابل تأویل و توجیه نیست. و در **نهج البلاغه** نیز، در موارد بسیاری (مثل خطبه‌های ۱، ۳۳، ۸۹، ۱۰۶، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۹۶ و ۲۱۱) به این حقیقت تصریح و تثبیت شده است؛ و خلاصه علاوه بر آیات قرآن مجید، روایات متواتر نیز برای اثبات این موضوع کافیهست. بعضی که می‌خواهند خود را روشنفکر جلوه بدهند، مانند آنان که

۱. نساء، ۱۱۳. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو (همواره) بسیار بوده است».
 ۲. احزاب، ۳۳؛ «خداوند فقط می خواهد از شما خاندان پیامبر، پلیدی و گناه را دور کرده و کاملاً شما را پاک سازد». راجع به اینکه اراده در این آیه تکوینی است و به فرض آنکه تشریحی باشد، نیز دلیل بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام است، این جانب را تحقیق و بیانی است که در کلمات دیگر به آن برنخورده‌ام، این بیان که علمی و دقیق است، تمام شبهه‌های معاندین را باطل می‌سازد. رک: صافی گلپایگانی، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی.

انبیا را رجال ژنی و نابغه می‌شمارند و وحی خدا را بر آنها به گونه‌ای تفسیر می‌نمایند که مساوی با انکار آن می‌شوند، این مسائل را با دید مادی و عدم تسلیم به قضا و قدر و حکمت الهی بررسی می‌کنند، و عجز خود را از درک اسرار افعال خداوندی، دلیل بر عدم حکمت گرفته و مغرورانه اظهار نظر می‌نمایند که نفی بعضی مواهب و مقامات از اهل بیت علیهم‌السلام، موضع‌های خاص و بزرگ آنان را در امور فردی و اجتماعی و سیاسی و غیره محکم‌تر و ارزش کارها و اقدامات و خودداری آنها را از گناه بیشتر می‌سازد و مناسب‌تر می‌دانند که این بزرگواران را با افراد عادی از جهت میزان درک و شعور، برابر بگویند و عنایات خدا را بر آنها که یک امر واقع شده است، قبول نمایند و بالاخره مدد غیبی و اعانت و رعایت مستقیم الهی را که از انبیا و نصرت دین آنها شده و رشته آن تا امروز و تا روز قیامت امتداد یافته است، منکر شوند و یا به حساب نیاورند، تا بچه‌های غرب زده آنها را روشنفکر بخوانند؛ ولی این حقایق قابل تردید نیست و مسائل دینی قابل تفکیک از یکدیگر نمی‌باشد و آیات قرآن در کل محتوا و مفادی که دارند، باید مورد قبول مسلمان باشد.

بنابراین مسئله امامت ائمه علیهم‌السلام یکی پس از دیگری، به اصطفا و اختیار الهی است و با وراثت عادی از زمین تا آسمان فرق دارد

و هرگز در گزینش امام، اینکه امام دوم برای این، امام است که پسر امام اوّل است، یا امام چهارم برای اینکه پسر امام سوم است، معیار نیست و صرف اینکه اهل بیت متوالیاً به این مقام امامت اختصاص یافته‌اند، دلیل بر این معیار نیست، چنان‌که پیامبران ابراهیمی که همه از نسل و بیت ابراهیم خلیل بوده‌اند، نبوت و اختصاص یافتنشان به این مقام به اینکه آنها از نسل ابراهیم هستند، توجیه و خلاصه نمی‌شود، باینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾^۱

و پس از آنکه نام پانزده نفر از انبیای ابراهیمی را می‌برد، می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ

وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

این اجتبا و گزینش، اجتبا و گزینش الهی و بر معیارهای اصیل واقعی و معنوی است، اگر بر آن ارث و میراث هم اطلاق شود، نه ارث و میراث یک وارث عادی از پدر و مادر و برادر است؛ چون این ارث و میراث به علت ارتباط جسمی و مادی بین وارث و مورث

۱. انعام، ۸۴. «و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم».

۲. انعام، ۸۷. «و از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».

است؛ اما وارث بودن امام، امام دیگر را به علت ارتباط معنوی و روحی و علایق فکری و مشترکات غیرمادی است.

لذا در زیارت معروف وارث و زیارت‌هایی که هریک از ائمه علیهم‌السلام به خطاب «یا وارث آدم» یا «یا وارث ابراهیم» و سایر انبیا زیارت می‌شوند، بر اساس وراثت ولادت جسمانی آنها از پیغمبران گذشته نیست؛ زیرا در میان آنها کسانی نام برده می‌شوند که در سلسله نسب این بزرگواران نیستند، مثل حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله، مع ذلک ائمه علیهم‌السلام را وارث آنها می‌شماریم؛ چون این بزرگواران وارث دعوت و علم و هدایت و امامت آنها هستند، و وراثت امامت و هدایت در اینجا به این معانی است، نه اینکه چون امام یازدهم پسر امام دهم است و امام دهم هم غیر از او پسری نداشت، او به امامت رسید.

تاریخ ائمه علیهم‌السلام و سیره و سلوک و علوم که از ایشان به مردم رسید، نشان داد که این وراثت آنها از پیغمبران، و وراثت هر امام از امام دیگر، به حق بوده و برای انبیا در این امت، وارثانی چون علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام نمی‌توان نشان داد.

آیا مثل علی علیه‌السلام با آن همه فداکاری و حق‌پرستی و علم و زهد و عبادت و ایمان، چه کسی را می‌توان معرفی کرد؟

آیا نظیر حضرت امام حسن علیه‌السلام و آن گذشت تاریخی و قبول یک

موضع به ظاهر مقهور برای حفظ اسلام و آن‌همه حلم و بردباری و سیادت و آقایی در بین امت، چه کسی را نشان داده‌اند؟ آیا در جهاد و قیام برای خدا و ابطال باطل و استقامت در راه حق و فداکاری و پاسداری از دین، چه کسی را مانند امام حسین علیه السلام در قبول مصائب جانکاه و داغ جوانان و برادران و یاران و اسارت اهل‌بیت علیهم السلام و گذشت از جان نفیس خود، نشان می‌دهند؟ و آیا و آیا و آیا...

بالاخره این تاریخ بود که نشان داد و این حتی دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام بودند که تصدیق کردند آنان به حقّ دارای مقامات بزرگ و رهبری امت بودند. حتی اشخاصی مانند «ابن خلدون» در برابر آنها و عظمت مقام مثل امام جعفر صادق علیه السلام و علم او به معیّبات، خاضعانه اعتراف می‌نماید.^۱ بی‌جهت نبود که شعرای آزاده و زنده‌دلی مانند «فرزدق» در موقعی که مدح این خاندان بزرگ‌ترین و بلکه یگانه جرم سیاسی بود، قصیده‌ای سرابید که تا تاریخ اسلام باقی است، این قصیده زنده و جاودان و نمونه بهترین اثر ادبی و حماسی و ایمانی و اعتقادی است. امام زین‌العابدین علیه السلام و همه اهل‌بیت علیهم السلام را مدح می‌نماید، به‌طوری‌که نه فقط احدی نتوانست به آن مدح ایراد بگیرد و این را ناحق‌گویی بشمارد؛

۱. ابن خلدون، تاریخ «مقدمه»، ج ۱، ص ۳۳۴.

بلکه از آن زمان تا حال همه آن را نمونه شعور زنده شاعر و شجاعت ادبی او و ترجمانی از فضایل اهل بیت علیهم السلام و بیان مقامات و مناصب الهی آنها دانستند، و حتی خلیفه مستبد اموی هم جز زندانی ساختن فرزدق، نتوانست عکس العمل دیگری نشان دهد.

خواننده عزیز! در این بحث مطالب و اسرار زیاد قابل طرح است که اگر دنبال شود، سخن به درازا خواهد کشید. ما در نوشته‌های دیگر نیز پیرامون این موضوع به گونه دیگر توضیحاتی داده‌ایم که امید است به نشر آنها موفق شویم.



چنان‌که می‌دانیم نظام امامت بعد از رحلت حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جز در مدت پنج سال زمامداری حضرت علی و شش ماه زمامداری امام حسن مجتبی علیه السلام استقرار نیافت، بنابراین آیا این نظام تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام و انقلاب جهانی آن حضرت تعطیل و از تصرف در امور ممنوع خواهد ماند و در این فاصله ممتد چگونه نظامی شرعی و اسلامی خواهد بود؟

پاسخ: امامت دارای ابعاد مختلف و شئون متعدد است که از آن جمله زمامداری و اداره امور و قیام به برقراری عدل و قسط و حفظ امنیت است. در سایر ابعاد تاحدی که با این بُعد سیاسی امامت ارتباط نداشته یا کمتر ارتباط داشته است.

شکی نیست که رهبران نظام امامت وظایفی را که به عهده داشته‌اند، انجام داده‌اند و در بُعد سیاسی نظام امامت هم، اگرچه مخالفت

سیاست مداران غاصب با اصل نظام و جلوه ابعاد متعدّد آن از بیم این بعد سیاسی بوده و هست، مع ذلك این مخالفت‌ها و ممانعت‌ها موجب بروز فترت و فاصله در این نظام نگردید و از اصالت و اعتبار واقعی و شرعی آن چیزی کم نکرد.

اصولاً استقرار نظام مکتبی به دو گونه و در دو بعد صورت می‌گیرد: یکی به تبعیت و پیروی اختیاری گروندگان به آن نظام، که می‌توان گفت اصل استقرار نظام است؛ و سپس به قدرت اجرایی و نیروی نظامی و مادی و تشکیلات رسمی.

بدیهی است به صورت دوم، حکومت و ولایت شرعی فقط در عصر حضرت رسول ﷺ پس از هجرت آن حضرت به مدینه طیبه، و در دوره زمامداری امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی ﷺ استقرار یافت؛ اما به شکل اوّل همیشه تا زمان ما و تا عصر ظهور استقرار خواهد داشت. هرکس این نظام را می‌شناسد و مؤمن به این نظام است، خود را تابع آن می‌داند و از رهبر این نظام اطاعت می‌نماید.

این نظام همیشه با نظام‌های غیرشرعی درگیر بوده و پیروان آن، نظام‌های غیرشرعی را رد می‌کردند و موظف بودند در داخل، خود به حسب دستور امامان، امور خود را با این نظام تطبیق بدهند.

شهرهایی مثل «قم» در عصر پادشاهان بنی‌عباس، اگرچه به ظاهر

تحت رژیم غیرشرعی آنان بودند، در باطن بیش از آنچه تحت نفوذ رژیم بغداد باشند، تابع نظام امامت بودند. این ائمه بودند که پیروان خود و مؤمنین به نظام امامت را مأمور کرده بودند که در اختلافات و مرافعاتی که برایشان پیش می‌آید، به علما و حاملان علوم اهل بیت علیهم‌السلام رجوع نمایند و به قضاوت آنها تسلیم باشند.

یگانه جمعیتی که در اسلام رژیم حکام جور و نظام‌های دمشق و بغداد و جاهای دیگر را نپذیرفت، و همواره این رژیم‌ها از آنها در هراس بودند، شیعه و پیروان نظام امامت بودند، اینها بودند که حکومت‌هایی که بر این اساس نبودند، حکومت ظلمه می‌دانستند.

این نظام همیشه دوام داشته و هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود. مرحوم «سید محمد مجاهد» و سایر علما به‌عنوان رهبری این نظام (از جانب امام عصر علیه‌السلام) فرمان جهاد با روس را صادر نمودند و خود شخصاً در آن شرکت کردند. مرحوم «حاج میرزا مسیح تهرانی» در واقعه شورش علیه نفوذ روسیه در ایران، و قتل «گری بایدوف» سفیر مقتدر و مطلق‌العنان روسیه، موضعش اتکا به این نظام بود. در مسئله تحریم تنباکو که حکم قاطع «الیوم استعمال تنباکو در حکم محاربه با امام‌زمان علیه‌السلام است» دماغ حکومت جبار انگلیس را به خاک مالید، نمونه‌ای از قدرت نظام امامت بود و «آیت‌الله میرزای شیرازی» از

موضع نیابت عامه حضرت ولی عصر علیه السلام این حکم تاریخی را صادر کرد. در انقلاب مشروطه، قیام علما علیه استبداد شاه که از عصر ناصرالدین شاه شروع شد، همه به استناد استمرار نظام امامت و نیابت عامه فقها بود.

مجاهدات شخصیتی مثل «سید شرف‌الدین» با استعمار فرانسه در سوریه و لبنان و انقلاب مرحوم «آقا میرزا تقی شیرازی» علیه استعمار انگلیس در عراق، که به یک جهاد تمام‌عیار با انگلیس شکل گرفت، و موضع‌گیری‌های «کاشف‌الغطا» بر ضد سیاست استعماری انگلیس و «سید محمد سعید حبوبی» و «آیت‌الله حکیم» علیه نظام مزدور عبدالسلام، و صدها حرکات کوچک و بزرگ دیگر، و بالاخره انقلاب اسلامی ایران به رهبری علما و فقها و مراجع بزرگ، علی‌الخصوص امام خمینی علیه السلام، همه وجود این نظام و بقا و نفوذ آن را نشان می‌دهد و گواه این است که این نظام هیچ‌گاه منقطع نشده است، هرچند پیروان آن از حیث کمیت و کیفیت، به اختلاف اعصار و شدت سیاست‌های طاغوت‌ها و بعضی علل دیگر، یکسان نبوده‌اند. چنان‌که در عصر اوّل بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، قلت عدد آنها به نهایت رسید و در یک حساب، به سلمان و ابوذر و مقداد، و در حساب وسیع‌تر به عمار محدود شد. بالاخره جز گروهی از صحابه، و بعضی

مثل مالک بن نویره که حتی به تهمت ارتداد کشته شد و همسرش مورد بی‌شرمانه‌ترین تجاوزها قرار گرفت،^۱ افراد بیشتری باقی نماندند و یا اگر بودند، جرئت اظهار نداشتند. اما به تدریج و مرور زمان گرایش مردم به این نظام زیاد شد و هرچه جلو آمدند، به سر برقراری این نظام، و اینکه این امت به این نظام و رهبری این دوازده نفر ارجاع شده‌اند، بیشتر پی بردند.

پس هیچ موجبی برای منقرض شدن این نظام پیش نیامده و هیچ کس نخواهد توانست آن را منقرض سازد. چنان‌که دیدیم بیش از نیم قرن رضاخان پهلوی، عامل انگلیس، و پسرش - نوکر سرسپرده آمریکا - برای از بین بردن نفوذ معنوی این نظام و حکومت آن تلاش کردند و چه جنایات هولناکی را که مرتکب شدند و حتی محمدرضا پهلوی در کتاب‌هایی که به او نسبت می‌دادند، به این افتخار می‌کرد که پدرم این کار را کرد؛ یعنی این نظام و حکومت را که مردم کم‌وبیش به آن نظر داشته و حلال و حرام را از آنها می‌گرفتند، از میان برداشت و حتی یکی از نوکران خود فروخته‌اش در کرج، طی یک سخنرانی افتخار می‌کرد که: دیگر زمان اجازه نمی‌دهد که یک نفر سید در سامرا با سیاست دولت مخالفت کند و با یک فتوا

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۷ - ۳۵۹.

و حکم، اوضاع را آن چنان عوض نماید. اما علی رغم این تلاش های استعمارگران و نوکران آنها که قریب یک قرن است علیه این نظام به شدت ادامه دارد، در این انقلاب اسلامی با چنین جلوه تابناک و درخشانی ظاهر شد که الحمدلله به صورت رسمی نیز امور را قبضه و نظام اسلامی را اعلام کرد.

اگر بقیای آن رژیم و آن مزدوران انگلیس و آمریکا و دست پروردگان فرهنگ استعماری و پیروان مکتب مارکس و لنین، و سرسپردگان به روسیه و چپ گرایان آمریکایی بگذارند و دست از تحریکات و تبلیغات سوء و کارشکنی بردارند و از پشت به اسلام و انقلاب خنجر نزنند، این انقلاب که کارسازی اسلام و نظام سیاسی آن را نشان داد، امیدواریم مطلع حرکات و جنبش های بزرگ برای بازگشت به اسلام در تمام جهان اسلام شود.

«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

خلاصه اینکه: این نظام از عصر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله تا حال باقیست، و در این عصر که عصر غیبت است، در ولایت فقها و علمای عادل تبلور دارد و این نظامی است که حدومرز ندارد و در هر کجا و هر نقطه از جهان، تحت هر رژیم و حکومت، یک نفر مسلمان باشد، باید از این نظام تبعیت داشته باشد و تابعیت واقعی او تابعیت از

این نظام باشد. این نظام است که رمز وحدت سیاسی تمام شیعه در سراسر عالم است.^۱

۱. پیرامون این بحث و بحث‌های مناسب آن، به کتاب‌های *پاسخ به ۵۵ پرسش و عقیده نجات‌بخش* نگارش نویسنده مراجعه شود.



آیا مهدی علیه السلام از ائمه اثناعشر است که حضرت رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله امت را به امامتشان مژده داده است؟

پاسخ: در این مورد اختلافی بین شیعه و اهل سنت به نظر نمی‌رسد و همه بر این اتفاق دارند که حضرت مهدی علیه السلام امام دوازدهم از ائمه اثناعشر علیهم السلام است، و به‌طور متواتر ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از امامت و خلافتشان خبر داده است، و لذا «ابوداود سجستانی» که صاحب یکی از «صحاح سنّه»^۱ و از مشاهیر محدثین اهل سنت به‌شمار می‌رود، یکی از کتاب‌های سنن خود را به «مهدی» اختصاص داده و آن را «کتاب‌المهدی» نامیده است، در این کتاب، اولین احادیثی را که روایت می‌کند، حدیث ائمه اثناعشر می‌باشد.^۲

بنابراین، این موضوع که حضرت مهدی علیه السلام امام دوازدهم است، مثل اصل ظهور مهدی علیه السلام مسلم و مورد اتفاق مسلمین است.

۱. صحاح شش‌گانه عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح نسائی، صحیح ابی‌داوود، صحیح ابن‌ماجه، و صحیح ترمذی که به این چهارتای اخیر «سنن» هم می‌گویند.
۲. ابو داوود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.



دلایلی که بر وجود امامت حضرت صاحب‌الزمان مهدی منتظر علیه السلام اقامه شده، چند قسم می‌باشد؟

پاسخ: دلایل خردپسند که با آن اثبات چنین موضوعی معقول و منطقی است، بر وجود و امامت آن قطب زمان و ولیّ دوران علیه السلام بسیار است و صدها و بلکه هزارها کتاب و رساله پیرامون این موضوع و مسائلی که با آن ارتباط دارد، تألیف شده است.

احادیث متواتر و ملاقات‌ها و تشرّف‌های شخصیت‌های مشهور و افراد عادی و توقیعات و نامه‌ها و معجزات و خوارق عادات همه آن را اثبات می‌نمایند.

امامت و غیبت و طول عمر و ظهور حضرت مهدی علیه السلام و جهانی‌شدن دین اسلام و تشکیل حکومت واحد جهانی حقّ و عدل، به‌وسیله آن حضرت، از خبرهای غیبی مشهور و معروفی است که در

کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال و لغت و غیره روایت شده است. صحابه مشهور و تابعین معروف و محدثین بزرگ و اصحاب مسانید و جوامع و سنن، این احادیث را روایت کرده‌اند.^۱ و بیش از یک صد آیه از آیات قرآن مجید به ظهور آن حضرت و در ارتباط با آن تفسیر و تأویل شده است.

صدق خبرهای غیبی پیغمبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت، به مرور زمان ثابت‌تر شد و گذشت زمان ایمان و باور ما را به این خبرهای غیبی استوارتر می‌سازد. بیایید این کتاب‌های غیبت را که پیرامون انقلاب آخرالزمان و رهبر آن حضرت مهدی ﷺ از عصر پدر آن حضرت تا حال نوشته شده بخوانید، ببینید صدها شخص که خبر بسیاری از آنها منفرداً هم یقین‌آور است، از وجود آن حضرت و تشریف خود با دیگران به سعادت لقای آن امام بزرگوار، در عصر پدر بزرگوارش و در عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر کنونی) خبر داده‌اند. حال در صورتی که در اثبات یک موضوع، مثل ولادت فلان و وجود فلان و موضوعات دیگر، به خبر یک نفر موثق اکتفا نموده، اطمینان حاصل می‌شود، به طریق اولی به خبر جمع بسیاری از مشاهیر و موثقین، یقین حاصل خواهد شد.

۱. برای اطلاع مختصر از کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده و نام صحابه پیغمبر ﷺ و علمای محدثینی که این احادیث را روایت کرده‌اند، رجوع شود به *نوید امن و امان* تألیف نگارنده و مقدمه کتاب شریف *النجم التاقب*.

آیا خبر افرادی مثل سید بحرالعلوم‌ها و مقدس اردبیلی‌ها را می‌توان رد کرد؟ آیا می‌شود آنها را که از مکروهات محترز و مجتنب بوده و در زهد و تقوا کم‌نظیر بوده‌اند، تکذیب کرد و دروغ‌گو خواند؟

آیا تشرف‌ها و دیدارهایی که در همین عصر خودمان برای بعضی اتفاق افتاده و مشتمل بر معجزه و کرامتی بوده است، کافی نیست؟ آیا توسل‌ات بسیار به آن حضرت که آثار عجیب داشته، ما را به آن حضرت راهنمایی نمی‌نماید؟ هیچ راهی برای تردید و شک در وجود و امامت آن حضرت با این همه تشرف‌ها و معجزات نیست. فقط غیبت طولانی و طول عمر ایشان موجب شده که با این همه نشانی‌ها و شواهد گوناگون، بعضی اهل زیغ و اهوا و انحرافات در شک و تردید افتند، یا خود را به شک و تردید بزنند.

اما آیا طولانی شدن غیبت و طول عمر آن حضرت می‌تواند به کسی اجازه و جرئت دهد که این همه احادیث و تواریخ و نقل‌های متواتر را تکذیب کند و در قدرت مطلقه خدا شک نماید؟ یا به صرف اینکه برای ما شرف تشرف به لقای ایشان فراهم نشده، یا اگر شده ایشان را نشناخته باشیم، می‌توانیم دیگران را که به این سعادت نایل شده‌اند، تکذیب کنیم؟

آیا فضانوردانی که به ماه رفته و از آنجا وضع ماه را گزارش دادند، قولشان معتبر است؛ ولی قول این همه موثق مورد اعتماد نیست؟
وانگهی! مگر ما به هرچه باور داریم، غیبت آن شیء مانع از باور آن است؟ مگر آنان که به نیروی جاذبه معتقدند، آن را دیده‌اند؟ شرط ایمان به وجود یک شیء، این نیست که آن شیء دیدنی باشد، یا به یکی دیگر از حواس پنج‌گانه محسوس شود، یا اگر محسوس است ما آن را دیده و حس کرده باشیم، و یا اگر محسوس ما شده باشد، او را شناسایی کرده باشیم. مگر غیر از این است که بیشتر چیزهایی که ما وجود آنها را در گذشته و حال باور کرده‌ایم، محسوس خودمان نشده است؟

به یک نظر، همه اصل‌های اعتقادی ما غیب است، و ما به آنها ایمان داریم و ایمان ما معقول و منطقی است. مسلمانان عموماً به وجود و حیات عیسی و خضر و الیاس حتی دجال معتقدند، باینکه اکثر آنها را ندیده و به‌طور محقق جز در مورد خضر روایت آنها ثابت نشده است. چنان‌که عموماً مردم تاریخ را رد نمی‌کنند و به بسیاری از شخصیت‌های تاریخی و حوادث تاریخی یقین دارند، باینکه فعلاً همه غیب است.

همچنین مسلمانان به وجود موجودات ذره‌بینی پیش از آنکه

به وسیله میکروسکوپ دیده شوند، معتقد بودند. چون اهل بیت پیغمبر ﷺ از وجود آن قبیل موجودات خبر داده بودند. پیش از اختراع تلویزیون، بازم بر حسب احادیث که از امکان وقوع دیدار از فاصله‌های دور، از مشرق تا مغرب و امکان تسخیر فضا و ماه و کرات دیگر خبر می‌داد، ایمان داشتند، و به استبعادات یا اشکالات به اصطلاح علمی^۱ و مقلدان آنها؛ یعنی گرفتاران ضعف ایمان، به قدرت و توانایی خدا و مغروران به اصطلاحات و توهمات اعتنا نمی‌کردند که چگونه تسخیر فضا و کرات امکان‌پذیر خواهد شد و مثلاً خرق و التیام (که در نظرشان محال بود) پیش می‌آید. یا چگونه دیدن یک جسم از فاصله بسیار دور با وجود موانعی مثل کوه‌ها و کروی بودن زمین قابل قبول است.

اکنون هم شخص مؤمن به خدا و رسول به مسائل و وقایع بسیاری که در آینده واقع خواهد شد، مثل تکویر شمس و انفطار سماء و انتشار نجوم و خروج دابة الارض و اشراط و علائم ساعت که از آن جمله، ظهور حضرت مهدی ﷺ است و در قرآن مجید یا احادیث و روایات

۱. متأسفانه برخی از علمای هیئت و طبیعت در گذشته و حال گرفتار این خطا بوده‌اند که فرضیه‌ها و حدس‌های غیرقطعی را مسلم گرفته و بر اساس آن فرض‌ها و حدس‌ها، که اسم علم به آنها داده و بلکه علم را به آنها منحصر شمرده‌اند، حقایق مهم را که از حیثه آن فرضیه‌ها خارج یا منافی با آنها بود، رد کرده‌اند، اما قرآن در آیه ۷۶ سوره یوسف، می‌فرماید: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾؛ «و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است».

آمده است، اعتقاد دارند؛ چون هیچ‌گونه برهان قطعی بر عدم امکان وقوع این امور نیست، فقط باید دلایل این پیش‌گویی و خبر از آینده و حال را بررسی نمود و اگر محکم و عقلانی بود، پذیرفت.

از جهت دیگر می‌گوییم: خبرهای غیبی و پیش‌گویی‌های قرآن مجید و پیغمبر اکرم و ائمه علیهم‌السلام، یک مسئله ثابت و واضح و حقیقت انکارناپذیر است و تاریخ چنان آن را ثابت می‌نماید که حوادثی مثل غزوه احد و بدر و هجرت و بیعت عقبه و رضوان را ثابت می‌نماید. مسلمانان به خبرهای غیبی قرآن مجید و پیغمبر ایمان داشتند، باینکه غیب بود و هنوز خارج و آینده، مطابق بودن آن خبرها را با واقعیات و عینیات آینده آشکار نکرده بود؛ اما به تدریج و با مرور زمان، وقایعی که روی می‌داد، صحت این خبرها و ارتباط خبردهنده را با عالم غیب تأیید و بر قوت ایمان مؤمنین می‌افزود.

بسیاری از این خبرهای غیبی به جز آنچه در قرآن مجید است، در ضمن یک یا چند حدیث بیشتر بیان نشده و غالباً در حد استفاضه نیست، مع ذلک مسلمانان به آنها ایمان داشته و دارند؛ اما در موضوع «مهدی» و وجود و امامت و ظهور آن حضرت و اینکه جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد، نه فقط یک خبر و دو و سه و ده و بیست و صد خبر؛ بلکه صدها حدیث معتبر داریم که علاوه بر اعتبار

فی نفسه موجب مزید قوت و اعتبار یکدیگر و شرح و بیان و تفسیر یکدیگر می‌باشند.

شواهد و مؤیدات تاریخی و صدرصد معتبر این دلیل، بسیار است که برای طولانی‌نشدن کلام از بیان تعدادی از آن معذوریم.^۱ و اجمالاً علی‌التحقیق در کمتر موضوعی از مسائل اعتقادی مانند این موضوع، زمینه ایمان و یقین و باور و استناد به احادیث و تواریخ و مؤیدات و شواهد فراهم است.

بنابراین به اختصار، ادله وجود آن حضرت و امامت ایشان را در چند دلیل خلاصه می‌کنیم:

- ۱- خبر شخص امام حسن عسکری علیه السلام و خواص آن حضرت، و اعلامیه‌های ایشان به بعضی از نقاط شیعه‌نشین مثل قم.^۲
- ۲- تشریف صدها نفر به زیارت حضرت مهدی علیه السلام در عصر پدر بزرگوارش و عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر حاضر).^۳
- ۳- صدور معجزات و کرامات بسیار از آن حضرت در اثر توسلات، یا ضمن تشرّف افراد و به گونه‌های دیگر.^۴
- ۴- اخبار متواتر و بشارت‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام درضمن

۱. به کتاب *نوید امن و امان و پرتوی از عظمت حسین علیه السلام* نوشته نگارنده رجوع شود.

۲. صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثر، ج ۲، ص ۴۰۲ - ۴۰۳.

۳. صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثر، ج ۲، ص ۴۳۰ - ۴۸۳، ۵۴۷ - ۵۶۲.

۴. صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثر، ج ۲، ص ۳۶۷ - ۵۶۲.

صدها حدیث معتبر که در کتاب‌هایی که قبل از ولادت آن حضرت و قبل از غیبت صغری تألیف شده، ضبط و روایت شده است.^۱

۵- و بالاخره نقل تواریخ معتمد و کتاب‌های انساب، تا آنجا که بعضی از علمای عامه تشرّف به زیارت آن حضرت را ادّعا کرده و در اظهار اشتیاق به سعادت دیدار و ظهور آن رهبر عدالت گستر اشعاری سروده و بعضی از خلفای بنی عباس چون الناصر لدین الله که از دانشمندان این سلسله و اهل حدیث و روایت بوده است، چنان در ایمان به آن حضرت محکم بوده است که «سرداب غیبت» به امر او تعمیر شده و کتیبه در سرداب، که از آثار عتیقه و نفیسه بوده و هم‌اکنون نیز باقی و منصوب است، شاهد این عقیده اوست.

علاوه بر این دلایل، ادله دیگری نیز بر امامت آن حضرت اقامه شده است که به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و علاقه‌مندان را به کتاب‌های بزرگ؛ مانند *کمال الدین صدوق*، *الغیبة نعمانی*، *الغیبة شیخ طوسی*، *النجم الثاقب* و *کشف الاستار* محدث نوری و *منتخب الاثر* تألیف نگارنده و کتاب‌های دیگر ارجاع می‌دهیم.

و از خداوند متعال تعجیل در فرج و ظهور امر آن حضرت و نجات

۱. صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۶۷ - ۵۶۲.

جهان را از این نگرانی‌ها و اضطراب‌ها و توطئه‌ها و جنایت‌های شرق و غرب و رژیم‌ها و مکتب‌های منحرف مسئلت می‌نماییم.

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَزَيِّنِ الْأَرْضَ

بِطُولِ بَقَائِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَمُقَوِّبِيهِ

سُلْطَانِهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ، إِنَّكَ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».



تعليقات

تعليقه ۱

به عقیده «عقاد» و «مونتگمری وات» کلماتی مثل قوم و شعب و فئه و غیر اینها در معرفی جامعه اسلامی نارسا می‌باشند و قالب آن، یا بهترین تعبیر از آن، همان «امت» است که در قرآن مجید آمده است که به شهادت «عقاد و مونتگمری وات»، یگانه واژه‌ای است که مرادف آن در لغت عرب و در لغات دیگر یافت نمی‌شود، چنان‌که به نظر «مونتگمری وات» فکر امت یک فکر تازه و بی‌سابقه و مختصّ به اسلام است.

و نیز «مونتگمری وات» در وصف و تعریف اجتماع اسلام می‌گوید: اجتماع انسانی از نظر اسلام، اجتماعی نیست که متشکّل از دو طبقه زبردست و زیردست و برخوردار و محروم باشد؛ بلکه امتی است که به امام واحد و امامت واحد هدایت می‌شود که قبله آن خیر و تقواست و همه در آن متساوی هستند. هیچ صاحب ثروت و سطوت و نیرویی نمی‌تواند از آنچه دارد، سوءاستفاده کند و به‌وسیله آن، خود را بر دیگران برگزیند.^۱

۱. مراجعه شود به *ما یقال عن الاسلام*، محمود عباس عقاد و *الاسلام و الجماعة المتحدة و القيادة الاسلامية فی الفلسفة و التشريع*.

تعلیقه ۲

در بیان این مطلب که: «تعیین امام و خلیفه برای هر عصر و زمان فقط از جانب خدا بجا و صحیح است و نمی‌شود در یک زمان، مردم مشمول این عنایت الهی بشوند و در زمان دیگر از آن محروم شوند؛ باتوجه به اینکه امامت و خلافت، لطف و عنایتی است که در هر زمان و به‌طور مستمر مورد نیاز جامعه است و رحمانیت و ربانیت خداوند متعال همیشه و در هر عصر و زمان مقتضی آن است».

می‌گوییم: از این آیات استفاده می‌شود که این لطف و عنایت در بعضی اعصار واقع شده است. بنابراین با عموم احتیاج به آن در تمام اعصار می‌فهمیم که به‌طور مستمر ادامه داشته و انقطاع‌پذیر نخواهد بود.

تعلیقه ۳

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی شام می رفتند، دهقانان انبار آن حضرت را دیدند، از مرکب‌های خود پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت شتابان شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این چه کاری است که می‌کنید؟ گفتند: این خوی و عادت (برنامه‌ای) است از ما که فرماندهان خود را به آن تعظیم می‌کنیم. امام فرمود: به خدا سوگند! فرماندهان شما از این برنامه منفعت نمی‌برند و شما در دنیا بر خود زحمت می‌نهدید و در آخرت به آن شقاوت می‌یابید و چه زیان دارد مشقت و زحمتی که بعد از آن عقاب باشد و چه سودبخش است راحتی و گشایشی که با آن امان از آتش باشد.^۱

یعنی انجام این تکلفات و برنامه‌های تملق‌آمیز، هم زحمت و تکلف است و هم موجب عقاب خداست؛ چون همان طور که فرماندهان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷ (ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱).

نباید از مردم تملق و توقع انجام این برنامه را داشته باشند و اگر اراده علو و برتری داشته باشند و مقام خود را وسیله تحمیل خود بر مردم قرار دهند، از ثواب خدا محروم و مستحق آتش خواهند شد، افراد هم نباید با عملیات تملق‌آمیز و برنامه‌های غرورانگیز، باد در بینی آنها انداخته و آنها را به ترفع و استضعاف دیگران تشویق و راه تکبر را برای آنها هموار کنند و از آن سو در ترک این تکلفات و برنامه‌ها، راحتی و آزادی و برابری است و موجب امن از آتش هم می‌باشد.

تعلیقہ ۴

فلاسفہ بزرگ مشائیان و اشراقیان؛ مانند ابن سینا در *الشفاء*، نظام امامت و رهبری را طبق مذهب شیعه تأیید نموده^۱ و مثل شیخ شهاب‌الدین سهروردی، خالی‌نماندن عالم را از وجود امام، چنان‌که مضمون احادیث و موافق با استمرار فیض و قواعد عقلی دیگر است، به‌صراحت پذیرفته است.

از او در حکمت اشراق نقل شده که می‌گوید: «لا یخلو العالمُ عبَه» یعنی عالم خالی از امام و خلیفه نخواهد ماند. او آن کسی است که ارباب مکاشفه و مشاهده، او را قطب می‌گویند و ریاست و زمامداری و اختیار دین و دنیا با اوست، اگرچه در نهایت خمول و برکناری از دخالت در امور باشد و اگر سیاست بندگان به دست او باشد، روزگار نورانی خواهد بود و اگر زمان از مدبر و مدیر الهی

۱. ابن سینا، *الشفاء* (الالهیات)، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۲.

خالی بماند (یعنی دست تصرف و اداره او در امور باز نباشد)
تاریکی‌ها غالب خواهد بود.^۱

و در جای دیگری از این کتاب گفته است:

«بَلِ الْعَالَمُ مَا خَلَّا قَطُّ عَنِ الْحِكْمَةِ وَعَنْ شَخْصٍ
قَائِمٍ بِهَا وَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَهَكَذَا يَكُونُ مَا
دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»؛^۲

«عالم هیچ‌وقت از حکمت و از وجود شخصی که قیام
به حکمت کند، خالی نیست و آن شخص خلیفه
خداوند در زمین است و این وضع ادامه دارد تا آسمان
ها و زمین برقرار است.»

۱. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۲.

۲. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۱.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، الشریف الرضی، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.

الاختصاص، مفید، محمد بن محمد (م. ۱۳ق)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.

الاربعین فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن ابی الفوارس، محمد بن احمد (م. ۱۴۱۲ق)، مخطوط.

الامالی، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق)، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ق.
الامامة والسياسة، ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم (م. ۲۷۶ق)،
تحقیق علی شیری، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۳ق.

الباب الحادی عشر، علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق)، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵ش.

بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱ق)،
تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، صفار، محمد بن حسن (م). ۲۹۰ق.، تحقیق میرزا محسن کوچه‌باغی، تهران، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
- تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ۸۰۸ق.)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۱ق.
- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، احمد بن علی (م. ۴۶۳ق.)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- تاریخ الامم والملوک، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق.)، تحقیق گروهی از دانشمندان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
- تاریخ الیعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م. ۲۹۲ق.)، بیروت، دارصادر.
- تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. ۴ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- تفسیر الصافی، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، تحقیق حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ق.
- الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (م. ۵۶۰ق.)، تحقیق نبیل رضا علوان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۲ق.
- خصائص الائمة عليهم السلام، سید رضی، محمد بن حسین (م. ۴۰۶ق.)، تحقیق محمدهادی امینی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.

- دلائل الامامة، طبرى امامى، محمد بن جرير (م. قرن ۵)، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۳ق.
- سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار، محدث قمى، عباس (م. ۱۳۵۹ق.)، تهران، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.
- سنن ابن ماجه، ابن ماجه قزوينى، محمد بن يزيد (م. ۲۷۵ق.)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفكر.
- سنن ابى داوود، ابوداود سجستانى، سليمان بن اشعث (م. ۲۷۵ق.)، تحقيق سعيد محمد لجام، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۰ق.
- شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار عليهم السلام، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمى (م. ۳۶۳ق.)، تحقيق سيد محمد حسينى جلالى، قم، نشر اسلامى، ۱۴۱۴ق.
- شرح المقاصد فى علم الكلام، تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر (م. ۷۹۳ق.)، تحقيق عبدالرحمن عميرة، قم، الشريف الرضى، ۱۴۰۹ق.
- الشفاء (الالهيات)، ابن سينا، حسين بن عبدالله (م. ۴۲۸ق.)، تحقيق سعيد زايد و ديگران، قم، كتابخانه مرعى نجفى، ۱۴۰۴ق.
- صحيح مسلم، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بيروت، دارالفكر.
- صحيح البخارى، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ۲۵۶ق.)، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ق.
- الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ۲۳۰ق.)، بيروت، دارصادر.

عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (م. ۸۴۱ق.)،
تحقیق احمد موحدی قمی، قم، مكتبة وجدانی.

علل الشرايع، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق سید
محمد صادق بحر العلوم، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.
العلل الواردة في الاحاديث النبوية، دارقطنی، علی بن عمر (م. ۳۸۵ق.)،
الرياض، دار طيبة، ۱۴۰۵ق.

العین، فراهیدی، خلیل بن احمد (م. ۱۷۵ق.)، تحقیق مهدی
مخزومی، ابراهیم سامرائی، قم، مؤسسة دارالهجرة، ۱۴۱۰ق.

الغیبة، نعمانی، محمد بن ابراهیم (م. ۳۶۰ق.)، تحقیق فارس حسون
کریم، قم، انتشارات انوار الهدی، ۱۴۲۲ق.

الفصول المهمة فی اصول الائمه، حر عاملی، محمد بن حسن (م.
۱۱۰۴ق.)، تحقیق محمد بن محمد حسن قائینی، قم، مؤسسه معارف
اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸ق.

الفصول المهمة فی معرفة الائمه علیهم السلام، ابن صباغ مالکی، علی بن محمد (م.
۸۵۵ق.)، تحقیق سامی غیری، قم، انتشارات دارالحديث، ۱۴۲۲ق.

الكافی، کلینی، محمد بن یعقوب (م. ۳۲۹ق.)، تحقیق علی اکبر
غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ش.

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۶ق.

کشف الاستار، محدث نوری، میرزا حسین (م. ۱۳۲۰ق.)، مخطوط.
کفاية الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر علیهم السلام، خزاز قمی، علی بن محمد (م. ۴۰۰ق.)، تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.

کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.

مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هيثمی، علی بن ابی بکر (م. ۸۰۷ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.

مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش (م. ۵۸۷ق.)، تحقیق سید حسین نصر، نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵ش.

المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ق.)، تحقیق یوسف مرعشلی، بیروت، دارالمعرفه.

- مسند **ابی یعلی الموصلی**، ابو یعلی موصلی، اسماعیل بن محمد (م. ۳۰۷ق.). تحقیق حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث.
- مسند **احمد بن حنبل**، احمد بن حنبل، شیبانی (م. ۲۴۱ق.)، بیروت، دارصادر.
- مفردات الفاظ القرآن**، راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. ۵۰۲ق.)، نشر الكتاب، ۱۴۰۴ق.
- مقتل الحسين** علیه السلام، خوارزمی، موفق بن احمد، (م. ۵۶۸ق.)، تحقیق محمد سماوی، قم، مکتبة المفید.
- مناقب آل ابی طالب**، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
- مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب** علیه السلام، کوفی، محمد بن سلیمان (م. قرن ۳)، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۲ق.
- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر** علیه السلام، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، مرکز نشر و توزیع الآثار العلمیة فی مکتب سماحة آیة الله الصافی گلپایگانی، ۱۴۳۰ق.
- الوافی**، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، تحقیق سید ضیاء الدین حسینی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.

کتابنامه ۱۴۷/

ینابیع المعاجز و اصول الدلائل، بحرانی، سید هاشم حسینی (م. ۱۱۰۷ق.)،
قم، المطبعة العلمیه.

ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ق.)،
تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

در یک نگاه

| ردیف | نام کتاب | زبان | ترجمه |
|---------------------|--|-------|--------------|
| قرآن و تفسیر | | | |
| ۱ | تفسیر آیه فطرت | فارسی | — |
| ۲ | القرآن مصون عن التحریف | عربی | — |
| ۳ | تفسیر آیه التطهیر | عربی | — |
| ۴ | تفسیر آیه الانذار | عربی | — |
| ۵ | پیام های قرآنی | فارسی | — |
| حدیث | | | |
| ۶ | منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> در ۳ جلد | عربی | اردو/انگلیسی |
| ۷ | غیبة المنتظر | عربی | — |
| ۸ | قیس من مناقب امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامه) | عربی | فارسی |
| ۹ | پرتوی از فضائل امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث | — | فارسی |

| ردیف | نام کتاب | زبان | ترجمه |
|------------|---|-------|---------|
| ۱۰ | احادیث الائمة الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها | عربی | — |
| ۱۱ | احادیث الفضائل | عربی | — |
| فقه | | | |
| ۱۲ | توضیح المسائل | فارسی | — |
| ۱۳ | منتخب الاحکام | فارسی | — |
| ۱۴ | احکام نوجوانان | فارسی | انگلیسی |
| ۱۵ | جامع الاحکام در ۲ جلد | فارسی | — |
| ۱۶ | استفتائات قضایی | فارسی | — |
| ۱۷ | استفتائات پزشکی | فارسی | — |
| ۱۸ | مناسک حج | فارسی | عربی |
| ۱۹ | مناسک عمره مفرده | فارسی | عربی |
| ۲۰ | هزار سؤال پیرامون حج | فارسی | — |
| ۲۱ | پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد | فارسی | آذری |
| ۲۲ | احکام خمس | فارسی | — |
| ۲۳ | اعتبار قصد قربت در وقف | فارسی | — |
| ۲۴ | رساله در احکام ثانویه | فارسی | — |
| ۲۵ | فقه الحج در ۴ جلد | عربی | — |
| ۲۶ | هدایة العباد در ۲ جلد | عربی | — |
| ۲۷ | هدایة السائل | عربی | — |
| ۲۸ | حواشی علی العروة الوثقی | عربی | — |
| ۲۹ | القول الفاخر في صلاة المسافر | عربی | — |
| ۳۰ | فقه الخمس | عربی | — |
| ۳۱ | أوقات الصلوة | عربی | — |
| ۳۲ | التعزیر (احکامه و ملحقاته) | عربی | — |

| ترجمه | زبان | نام كتاب | ردیف |
|---------------------|-------|---|------|
| فارسی | عربی | ضرورة وجود الحكومة | ۳۳ |
| — | عربی | رسالة في معاملات المستحدثة | ۳۴ |
| — | عربی | التداعي في مال من دون بينة و لا يد | ۳۵ |
| — | عربی | رسالة في المال المعين المشتبه ملكيته | ۳۶ |
| — | عربی | حكم نكول المدعى عليه عن اليمين | ۳۷ |
| — | عربی | ارث الزوجة | ۳۸ |
| — | عربی | مع الشيخ جادالحق في ارث العصبه | ۳۹ |
| — | عربی | حول ديات ظريف ابن ناصح | ۴۰ |
| — | عربی | بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة) | ۴۱ |
| — | عربی | الرسائل الخمس | ۴۲ |
| — | عربی | الشعائر الحسينية | ۴۳ |
| آذرى | — | آنچه هر مسلمان بايد بداند | ۴۴ |
| اصول فقه | | | |
| — | عربی | بيان الاصول در ۳ جلد | ۴۵ |
| — | عربی | رسالة في الشهرة | ۴۶ |
| — | عربی | رسالة في حكم الاقل و الاكثر في الشبهة الحكمية | ۴۷ |
| — | عربی | رسالة في الشروط | ۴۸ |
| عقاید و كلام | | | |
| — | فارسی | عرض دين | ۴۹ |

| ردیف | نام کتاب | زبان | ترجمه |
|------|-------------------------------|-------|---------|
| ۵۰ | به سوی آفریدگار | فارسی | — |
| ۵۱ | الهیات در نهج البلاغه | فارسی | — |
| ۵۲ | معارف دین در ۳ جلد | فارسی | — |
| ۵۳ | پیرامون روز تاریخی غدیر | فارسی | — |
| ۵۴ | ندای اسلام از اروپا | فارسی | — |
| ۵۵ | نگرشی بر فلسفه و عرفان | فارسی | — |
| ۵۶ | نیایش در عرفات | فارسی | — |
| ۵۷ | سفرنامه حج | فارسی | — |
| ۵۸ | شهادت آگاه | فارسی | — |
| ۵۹ | امامت و مهدویت | فارسی | — |
| ۶۰ | نوید امن و امان/۱ | فارسی | — |
| ۶۱ | فروغ ولایت در دعای ندبه/۲ | فارسی | عربی |
| ۶۲ | ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳ | فارسی | — |
| ۶۳ | معرفت حجت خدا/۴ | فارسی | — |
| ۶۴ | عقیده نجات بخش/۵ | فارسی | — |
| ۶۵ | نظام امامت و رهبری/۶ | فارسی | — |
| ۶۶ | اصالت مهدویت/۷ | فارسی | عربی |
| ۶۷ | پیرامون معرفت امام/۸ | فارسی | — |
| ۶۸ | پاسخ به ده پرسش/۹ | فارسی | آذری |
| ۶۹ | انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۰ | فارسی | — |
| ۷۰ | وابستگی جهان به امام زمان/۱۱ | فارسی | — |
| ۷۱ | تجلی توحید در نظام امامت/۱۲ | فارسی | — |
| ۷۲ | باورداشت مهدویت/۱۳ | فارسی | — |
| ۷۳ | به سوی دولت کریمه/۱۴ | فارسی | انگلیسی |

| ترجمه | زبان | نام کتاب | ردیف |
|---------------|-------|--|------|
| عربی | فارسی | گفتمان مهدویت/۱۵ | ۷۴ |
| — | فارسی | پیامهای مهدوی/۱۶ | ۷۵ |
| انگلیسی | فارسی | توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه | ۷۶ |
| — | فارسی | گفتمان عاشورایی | ۷۷ |
| — | فارسی | مقالات کلامی | ۷۸ |
| — | فارسی | صراط مستقیم | ۷۹ |
| — | عربی | الی هدی کتاب الله | ۸۰ |
| — | عربی | ایران تسمع فتجیب | ۸۱ |
| — | عربی | رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة | ۸۲ |
| — | عربی | تعليقات على رسالة الجبر و القدر | ۸۳ |
| — | عربی | لمحات فى الكتاب و الحديث و المذهب | ۸۴ |
| — | عربی | صوت الحق و دعوة الصديق | ۸۵ |
| — | عربی | رد اكدوبة خطبة الامام علي عليه السلام ، على الزهراء عليه السلام | ۸۶ |
| اردو/ فرانسسه | عربی | مع الخطيب في خطوطه العريضة | ۸۷ |
| — | عربی | رسالة في البداء | ۸۸ |
| — | عربی | جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر عليه السلام | ۸۹ |
| — | عربی | حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة | ۹۰ |
| — | عربی | من لهذا العالم؟ | ۹۱ |

| ردیف | نام کتاب | زبان | ترجمه |
|---------------|--|-------|-------|
| ۹۲ | بین العلمین، الشیخ الصدوق و الشیخ المفید | عربی | |
| ۹۳ | داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید | فارسی | |
| ۹۴ | مقدمات مفصّلة على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمان» | عربی | — |
| ۹۵ | امان الامّة من الضلال و الاختلاف | عربی | — |
| ۹۶ | البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small> | عربی | — |
| ۹۷ | التقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة | عربی | — |
| ۹۸ | پیام غدیر | فارسی | — |
| تربیتی | | | |
| ۹۹ | عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان | فارسی | — |
| ۱۰۰ | راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر) | فارسی | — |
| ۱۰۱ | با جوانان | فارسی | — |
| تاریخ | | | |
| ۱۰۲ | سیرحوزه های علمی شیعه | فارسی | — |
| ۱۰۳ | رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) | فارسی | — |
| سیره | | | |
| ۱۰۴ | پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small> | فارسی | — |

| ردیف | نام کتاب | زبان | ترجمه |
|----------------------------|---|-------|-------|
| ۱۰۵ | آینه جمال | فارسی | — |
| ۱۰۶ | از نگاه آفتاب | فارسی | — |
| ۱۰۷ | اشک و عبرت | فارسی | — |
| تراجم | | | |
| ۱۰۸ | زندگانی آیت‌الله آخوند ملا محمدجواد صافی گلپایگانی | فارسی | — |
| ۱۰۹ | زندگانی جابر بن حیان | فارسی | — |
| ۱۱۰ | زندگانی بوداسف | فارسی | — |
| ۱۱۱ | فخر دوران | فارسی | — |
| شعر | | | |
| ۱۱۲ | دیوان اشعار | فارسی | — |
| ۱۱۳ | بزم حضور | فارسی | — |
| ۱۱۴ | آفتاب مشرقین | فارسی | — |
| ۱۱۵ | صحیفة المؤمن | فارسی | — |
| ۱۱۶ | سبأالمصطفی | فارسی | — |
| ۱۱۷ | در آرزوی وصال | فارسی | — |
| مقاله‌ها و خطابه‌ها | | | |
| ۱۱۸ | حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها) | فارسی | — |
| ۱۱۹ | شب‌پیرگان و آفتاب | فارسی | — |
| ۱۲۰ | شب عاشورا | فارسی | — |

| ترجمه | زبان | نام کتاب | ردیف |
|-------|-------|----------------|------|
| — | فارسی | صبح عاشورا | ۱۲۱ |
| — | فارسی | با عاشورایمان | ۱۲۲ |
| — | فارسی | رسالت عاشورایی | ۱۲۳ |

